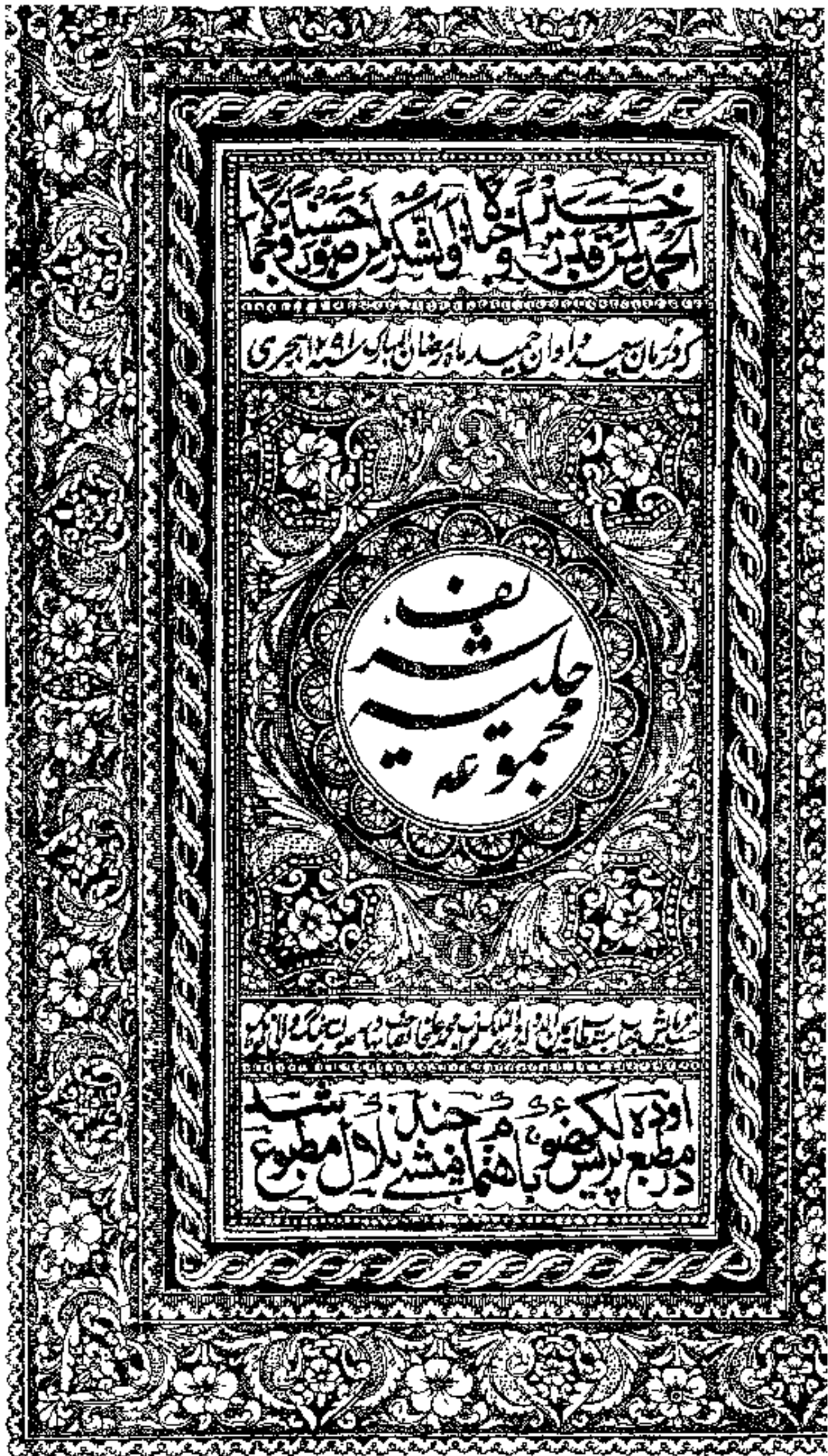


مجموعه حلیہ شریف

(بہ فارسی، عربی و اردو)

رضی ، عارف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِعَيْنِ خَالِقِ الْمَالِ وَالْمَالِكِ وَالْجَلِيلِ

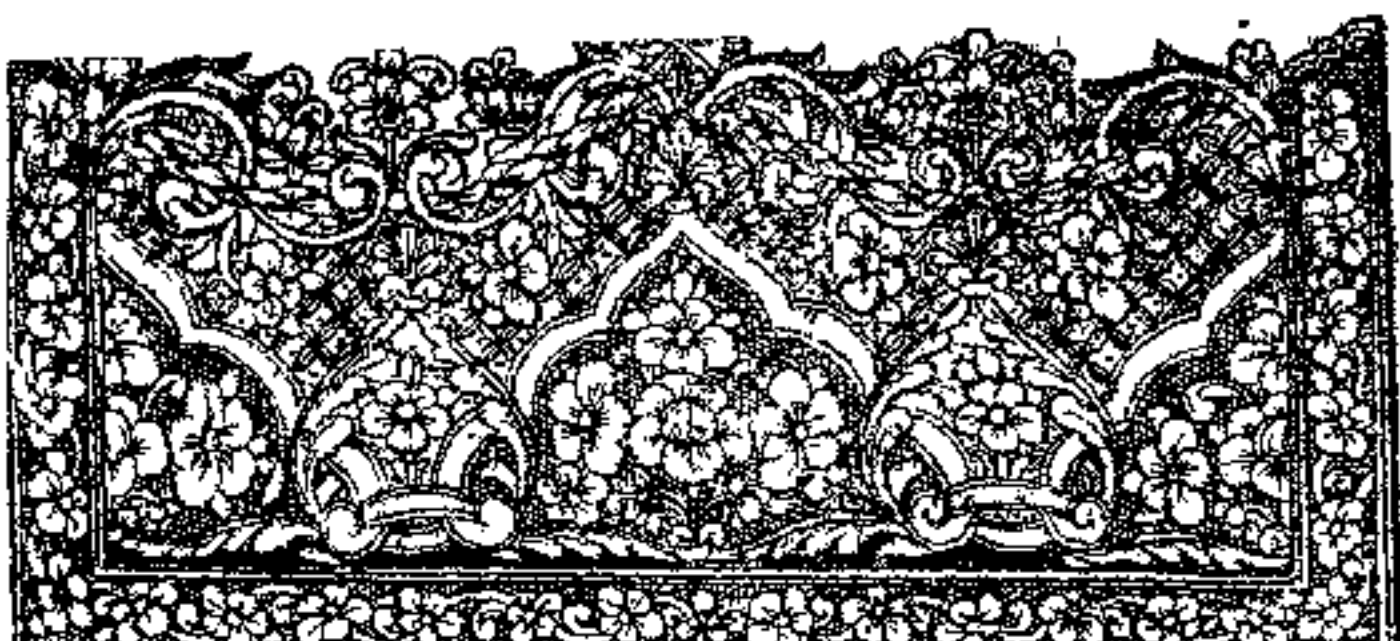
دین زمان سجاوت قرآن و او ان فرخی امان

مجلس

یغنیتم از حضرت رضی الله تعالی

مجلس تفتیح مالاکلام و تهنیت ترتیب تمام دور

اودله کتب و بی نام نداده
مطبعه بین خاگره قاسمیان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداست بخشاینده مهربان

وَالْحَسَنُ صَارَ قَسِيمًا

و خوبی گشته است پیوسته آن سرور

قَرَنَ الْمَلَاحَةَ طَيْبَةً

تسربین شد ملاحت سرشت آن سرور



صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَيَّانَ

درود بفرست بر روی خدای مایان

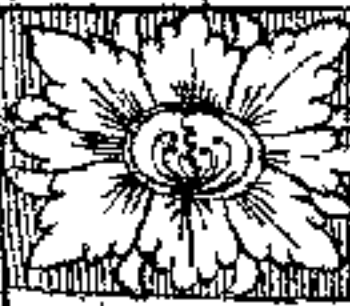


شَاعَ الْأَفَاقَ جَلَالُهُ

مشهور است در جمیع عالم بزرگی آن سرور

صَادَ الْقُلُوبَ جَمَالُهُ

شکار کرده است و لها را خفته آن سرور



صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَيَّانَ

درود بفرست بر روی خدای مایان



إِذْ مَا سَبَّحَانَ طَهُورَةً

وقتی که جلوه داد و ظهور آن سرور

وَالْبَدْرُ يَقْصُرُ لِقُرْبِهِ

ماه شب چهارده را کم پیشو و رویشانی او



صَلِّ عَلَيْهِ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَعْيُنَ



در روز بفرستد بر وجه خدای مایان

وَاللَّهُ أَكْبَرُ شَانَهُ

مَرَبُوعٌ قَدِيحٌ كَانَهُ

و خدای تعالی بزرگ کرده است شان آن سرور

بیان قد بوده است آن سرور



صَلِّ عَلَيْهِ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَعْيُنَ



در روز بفرستد بر وجه خدای مایان

وَهُوَ الْفَيْضُ جَارَهُ

لَكِنْ يُطَاوِلُ جَارَهُ

و آن سرور بخشش کننده است در مایه جان

لیکن در از طی نمودن از همسایه آن سرور



صَلِّ عَلَيْهِ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَعْيُنَ



در روز بفرستد بر وجه خدای مایان

قَدْ كَانَ يُعْلِيهِ الْقَمَرُ

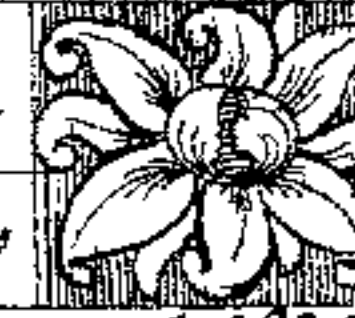
إِذْ مَا مَا شَيْءٌ أَحَدٌ

چشم بود که بلند میکرد او را خدیگه به حاجت

و تکیه بر این میکرد آن سرور هیچ کس



صَلِّ عَلَيْهِ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَعْيُنَ



در روز بفرستد بر وجه خدای مایان

وَإِحْسَنُ كَانِ إِقَامَتِهِ

وَالْعُظْمُ كَانِ إِهَامَتِهِ

و خوبی تمام بود مر قیامت وی استقامت او را

و عظمت و بزرگی بود تارک او را



صَلِّ عَلَيْهِ الْمَنَّا



درود بفرستد بر وی خدای مایان

فَاَضُّ الْعَجَائِبِ بَحْرًا

كَأَيْلِ سَوْدِ شَعْرًا

ریخته است عجاایب در برای سینه و دل انشور

مانند شب سیاه بود موئی مبارک او

صَلِّ عَلَيْهِ الْمَنَّا



درود بفرستد بر وی خدای مایان

تَرَجِدَ أَمِيحًا فِي أَلْمَرَا

شَعْرًا حَبِيبًا تَكْفَرًا

آن موی مبارک خدارو نمکین در تمام خلق

موی مبارک محبوب خدا بسیار بود

صَلِّ عَلَيْهِ الْمَنَّا



درود بفرستد بر وی خدای مایان

سَوْدٌ دَوْدٌ وَلَا يَسْبُطُ

شَعْرٌ مَشِيْطٌ لَا قَطَطُ

موی مبارک سیاه است و محبوبها بدست است

موی مبارک شانه کرده است ندر غول

صَلِّ عَلَيْهِ الْمَنَّا



درود بفرستد بر وی خدای مایان

لَيْسَتْ حَزْرٌ وَشَحْمَتَةٌ

أَدْمًا يَوْقِرُ جُمَّتَهُ

نیست موی مبارک که تجاوز کند از زمره موی مبارک او

زنی که دفره میگرد موی مبارک خود را انشور



صَلِّ عَلَيْهِ اِنَّهَا



درود بفرستد بر وی خدای مایان

وَهُوَ الْمُبَارَكُ كَوْنَهُ

قَدْ كَانَ از همر کونته

و آنسور تمام خیر و برکت است و وجود مبارک او

بجحق بود مایان رنگ بسیار آنسور



صَلِّ عَلَيْهِ اِنَّهَا



درود بفرستد بر وی خدای مایان

كَبْرَتِ وَجْهِهِ مَرَامِهِ

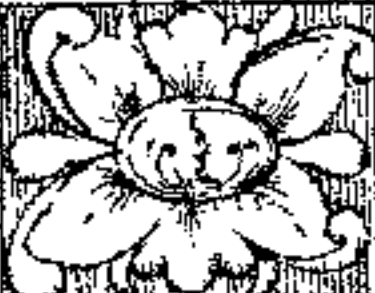
عَظَمَتِ رُؤْسِ عِظَامِهِ

بزرگ بود روی باسه مظهر آنسور

بزرگ بود سرهای استخوان مبارک آنسور



صَلِّ عَلَيْهِ اِنَّهَا



درود بفرستد بر وی خدای مایان

اَعْلَى حُدُودِ خَشْيَتِهِ

كَلْبًا يَجْرِي شَعْرَتُهُ

بالا تر جانشای آن خط مشخ آن سرور بود

مانند خط مستقیم روان بود موئی مبارک او



صَلِّ عَلَيْهِ اِنَّهَا



درود بفرستد بر وی خدای مایان

لِلثَّائِبِينَ مَسْرَعَةً

اَسْفَلَ حُدُودِ سُرْعَتِهِ

برای بپشندگان مسرت است

فروترین حدود نافت مبارک او بود



صَلِّ عَلَيْهِنَّ يَا مَيَّانَ



در دو نفر سستد بروی خدای مایان

عَرَضَتْ وَرَفَعَتْ قَلْبَهُ

الْمَلِكُ الْبَارِقُ وَصَدْرُهُ

پهنه دار بود و بلند کرده شد مرتبه آن

دوش مبارک و سینه مبارک آنحضرت



صَلِّ عَلَيْهِنَّ يَا مَيَّانَ



در دو نفر سستد بروی خدای مایان

لَا مَكْلَهُ بَلْ صَدْرُهُ

يَا شَعْرَ زَيْنٍ صَدْرُهُ

نه تمام سینه مبارک او بلکه پیش میار آن

بموتی زینت کرده شد سینه آنشور



صَلِّ عَلَيْهِنَّ يَا مَيَّانَ



در دو نفر سستد بروی خدای مایان

وَالْمَلِكُ الْبَارِقُ يَسْرَابُهُ

أَيْضًا إِسْرَاعًا يَبِيَهُ

وزینت داده شده است هر دو دوش مبارک آنسر و بانموتی

بموتی زینت داده شده است هر دو بازو مبارک آنشور



صَلِّ عَلَيْهِنَّ يَا مَيَّانَ



در دو نفر سستد بروی خدای مایان

الْحُطْمُ صَارَ طَلُوبَنَا

عَيْنَاهُ صَادَ قُلُوبَنَا

نگاه کردن بگوشه چشم کشیده است مطلوب

دو چشم مبارک آنسر و شکار کرده است لبهای ما

صَلِّ عَلَيْهِ الْمَلَا

درود بفرستد بر وی خدای مایان

كَمَلِ السَّوَادِ سَوَادَهَا

کامل است سیاهی یعنی سیاهی آن چشمان

لِلْحَاسِدِ بْنِ حَسَادَهَا

و مر حاسدان را کامل است حسد آنها

صَلِّ عَلَيْهِ الْمَلَا

درود بفرستد بر وی خدای مایان

الْعَيْنِ عَيْنِ وَالنَّظَرِ

چشم مبارک آنست و چشمه است در دیدن

بَلْ كَانِ عَيْنًا ذَا الْقَدَرِ

بلکه بود آن چشم ایست خداوند مرتبه

صَلِّ عَلَيْهِ الْمَلَا

درود بفرستد بر وی خدای مایان

عَيْنٍ مُضِيٍّ مُرَافِعٍ

چشمی بود گذر نده بلند

عَيْنٍ مُرَافِعٍ مُشْفَعٍ

چشمی بود بر حسن و جهان بخت یکدیگر یعنی میان

صَلِّ عَلَيْهِ الْمَلَا

درود بفرستد بر وی خدای مایان

الْعَيْنِ تَنْفَعُ فِي التُّرَابِ

چشمه آب نافع است در زمین

عَيْنًا أَحْسَنَ الْوَرَى

برود چشم مبارک او خوبی داده است خلق

صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَنَّا



در روز نهم سید برودے خدای مایان

عَيْنَا لَا يَحِيثُ ذَا النَّظَرِ

الْعَيْنُ تَنْفَعُ فِي الثَّمَرِ

دو چشم مبارک اوزندہ میکند خداوند نظر را

چشم آب نافع است در مین

صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَنَّا



در روز دهم سید برودے خدای مایان

وَأَحْسَنُ فِيهِ مِثْلُ

أَيْضًا يَا ضَهْرَهُ قَدْ كَمَلُ

و خوبی در آن چشم مبارک فراگیرندواست

بیشتر چشم مبارک او تحقیق کامل و بی نقصان است

صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَنَّا



در روز یازدهم سید برودے خدای مایان

لِلنَّاطِرِينَ مَسْرَةً

قَدْ شَاعَ فِيهَا حُمْرَةٌ

منظر کنندگان را خوشی بود

تحقیق پرانگنده بود در بیاض چشم مبارک

صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَنَّا



در روز بیست و نهم سید برودے خدای مایان

عَبْرَةَ كُلِّ مَجَلِّ كَفَّة

لِلجَوْدِ وَسِعَ كُفَّة

از هر خطیبی بازداشته است او را

برای بخشش فراخ کرده شده کفہ مبارک

صَلِّ عَلَيْهِ الْمَنَّا

درود و بفرستد بروی خدای مایان

فِي الْعَرْشِ لَيْلًا زُرْعًا

در عرش در شب معراج بلند کرده شده اند

قَدَمَا لَا أَيْضًا وَسَيَعَا

پرو و قدم مبارک آنحضرت نیز فزاید کرده اند

صَلِّ عَلَيْهِ الْمَنَّا

درود و بفرستد بروی خدای مایان

وَالْعَيْنِ ذَاتِ رِفْعَةٍ

و برای ذات مبارک آنحضرت بلند می

مِنْ تَحْتِ كَأَنَّ رِفْعَةً

از آن قدم مبارک بود بلند می

صَلِّ عَلَيْهِ الْمَنَّا

درود و بفرستد بروی خدای مایان

فَكَانَ صَبَاً يَخْدِرُ

پس گویا که در شب سرد می آید

إِنَّ كَأَنَّ مِثْقَالَ يَبْتَدِرُ

اگر راه میرفت آنسرور شبانی میرفت

صَلِّ عَلَيْهِ الْمَنَّا

درود و بفرستد بروی خدای مایان

وَلِعَاشِقِيهِ مَطْرِبًا

و مر عاشقان خود را خوشی و همنده

قَدْ كَانَ أَيْضًا مَشْرِبًا

تحقیق بود آنسرور سفید رنگ آنجمله بر سرخی

	<p>صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ</p>	
<p>درود بفرستد بر او سے خدای مایان</p>		
<p>بِالْوَسْطِیِّ كَانَ جَبِيْنُهُ</p>	<p>وَالْعَشِیْقِ كَانَ جَبِيْنُهُ</p>	
<p>بفرستی بود پیشانی مبارک آن سرور</p>	<p>در عشق خدای تعالی بود دل آن سرور</p>	
	<p>صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ</p>	
<p>درود بفرستد بر او سے خدای مایان</p>		
<p>كَالْقَوْسِ كَانَ حَوْجِيْبُهُ</p>	<p>قَدْ كَانَ يَفْرَحُ خَاطِبُهُ</p>	
<p>مانند کمان در کجی و در رازی بود او چون کماندار</p>	<p>تجسّم خوش می شد کلام گوینده با او</p>	
	<p>صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ</p>	
<p>درود بفرستد بر او سے خدای مایان</p>		
<p>كَانَتْ سَوَابِغُ تَنْفِصِلُ</p>	<p>لَيْسَتْ تَقَارِيْنُ تَتَّصِلُ</p>	
<p>بودند آن دو ابرویستام جدا از هم</p>	<p>نیستند آن دو ابرو مقارن متصل</p>	
	<p>صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ</p>	
<p>درود بفرستد بر او سے خدای مایان</p>		
<p>عِرْقٌ تَبَارَكَ شَاكُهُ</p>	<p>فِي الْبَيْنِ كَانَ مَكَانُهُ</p>	
<p>سگے که بزرگ است مرتبه او</p>	<p>در میان دو ابرو بود جایگه آن رنگ</p>	

صَلِّ عَلَيْهِ يَا مَيِّمَانَا

درود بفرستید بروی خدای مایمان

كَأَنِّي مَلَاحَةٌ قَيْظِهِ

نه در حالت نمکینی بخشش آن سرد

كَأَنَّ تَدَارِعِيظِهِ

بود آن رگ که در پیش می آمد در حالت خشم زور

صَلِّ عَلَيْهِ يَا مَيِّمَانَا

درود بفرستید بروی خدای مایمان

أَقْنِي أَشَدَّ صِفَاتِنَا

در از بار یک بلند عوار یا غریبی است صفات آن بی

وَأَلْفُ حَسَنَاتِنَا

و یعنی مبارک آن سرور نیک و ذات آن بی

صَلِّ عَلَيْهِ يَا مَيِّمَانَا

درود بفرستید بروی خدای مایمان

وَالسَّمْعُ مِثْلَهُ مَا سَمِعُ

و گوش مبارک آن سرور مثل آن گوش شنیده

عَرَيْنَهَا قَدَارُ تَفَعُّ

و یوار آن یعنی مبارک تحقیق بلند بود

صَلِّ عَلَيْهِ يَا مَيِّمَانَا

درود بفرستید بروی خدای مایمان

بَسَى قُلُوبَ الْعَاشِقِينَ

البته بند و قید میگردان می در کما افتخارا

يَعْلُوهُ لَوْ رَابِقِينَ

بند میشد آن بی رانور به تحقیق



صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا



درود بفرستد بروی خدای مایان

اَلْوَاثِقَاتُ مَرَّ الدُّجَى

قَدْ فَاقَ حَيْثُ اللُّحَى

رنگهایش روشنی تهریجا است

تجلیق بلند بودیش مبارک آنسرور پیرشها



صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا



درود بفرستد بروی خدای مایان

وَلِكُلِّ نَفْسٍ رَحْمَةٌ

كَتُّ لِحَا سِنِّ نَعْمَةٍ

و برای هر کس ریش مبارک آنسرور است

انبوه ریش مبارک نعمت عظیم



صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا



درود بفرستد بروی خدای مایان

وَالنُّورُ رُبُّهُمَا قَدْ نَزَلُ

قَدْ كَانَ خَلْقَ اَهْلَ الشُّرُك

در روشنی بآن هر دو رخساره تجلیق فرو رود

تجلیق بود هر دو رخساره آن سرور زرم



صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا



درود بفرستد بروی خدای مایان

مَلَأَ الْوَارِي بِمَكَارِمِهِ

كَمَلُ لِحَا سِنِّ فِي قِيَمِهِ

پر کرده است خلق را بخششهای خود

تمام بود خوبها در زبان مبارک آنسرور

صَلِّ عَلَيْهِ اِنَّهَا
درود بفرستد بر وی خدای مایان

فِي قَبْرِهِ كَانَتْ وَسْعَةٌ
در هر سخن آن و بیان نغشی است عظیم

فِي قَبْرِهِ كَانَتْ وَسْعَةٌ
در بیان مبارک آن سرور فراسخ بود

صَلِّ عَلَيْهِ اِنَّهَا
درود بفرستد بر وی خدای مایان

وَالنَّوْمُ مِنْ فِيْهَا اِمْتَرَجٌ
در خوشی بیان و نداشتن کس نه علم آن

اَسْتَنَانُهُ قَدْ اِنْفَرَجٌ
دندانهاست مبارک او تحقیق کشف او بود

صَلِّ عَلَيْهِ اِنَّهَا
درود بفرستد بر وی خدای مایان

فِي الْحُسَيْنِ كَانَ مَرْيَدَةٌ
در خوبی بود زیاده آن گرون مبارک

فَاَقْ لَخَلْقِ جِيْدَةٌ
بلند بود گرون شهروراز گرونهای خلق

صَلِّ عَلَيْهِ اِنَّهَا
درود بفرستد بر وی خدای مایان

فِيهَا فَا لَيْدَةٌ
بوزران گرون مبارک قارونهای غوث

كَانَتْ صَفَاءً كَفِيَّةٌ
بود گرون مبارک صفائی مانند صفائی نقره



صَلِّ عَلَيْهِنَّ يَا مَيَّانَ



درود بفرست بر روی خدای مایان

قَدْ أُتِلْفَتِ أَعْدَاؤُهُ

قَدْ أَحْكَمَتْ أَعْضَاؤُهُ

تحقیق بدلاک کرده شدست دشمنان آن سرور عالم

تحقیق حکم کرده است اعضا آن سرور



صَلِّ عَلَيْهِنَّ يَا مَيَّانَ



درود بفرست بر روی خدای مایان

قَدْ كَانَ وَطْئُهُ مَرْجَمًا

الْمَاءُ يَبِيحُ عَنْهُمَا

تحقیق بود رفتار آنحضرت مهربانست

آب بیب محلو و میشو و از هر دو قدم آن سرور



صَلِّ عَلَيْهِنَّ يَا مَيَّانَ



درود بفرست بر روی خدای مایان

لَلْحَسَنِ كَانَ مُؤْتِيًا

وَالْمَشِي كَانَ تَكْفِيًا

مخوبی ز ابودان رفتار وفاکننده

رفتار آن سرور بود شتابی و پستی



صَلِّ عَلَيْهِنَّ يَا مَيَّانَ



درود بفرست بر روی خدای مایان

مِنْهُ صُلَاحُ قُلُوبِنَا

قَدْ طَالَ زَنْدُ حَبِيْبِنَا

از ان بند دست برستی او صلاح دلها مایانست

تحقیق بود دراز بند دست دوست مایان

صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَلِكُ

درود بفرستد بر روی خدای مایان

قَدْ كَانَ خَلْقُهُ يَعْتَدِلُ

تحقیق بود صورت آنسرور رعایت برابر

وَالْحُكْمُ فِيهِ مُشْتَمِلٌ

ذو خوبی در صورت آنسرور فراگیرنده بود

صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَلِكُ

درود بفرستد بر روی خدای مایان

لَيْسَ الْإِنْمَالُ بِوَضْعِهِ

نیست لاغری در حکمت آن سرور

لَا تُحْكَمُ فِيهِ بِوَضْفِهِ

نیست نسبت به آنسرور کوشش

صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَلِكُ

درود بفرستد بر روی خدای مایان

وَأَلْفَاظِي مُتَكَكِمٌ

مسا به گوینده است

مِنْ هَجْرٍ مُتَكَلِّمٌ

از منبر ایق آنسرور در زمان است

صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَلِكُ

درود بفرستد بر روی خدای مایان

عَنْ دَرَكٍ وَصْفِهِ جَلِيلٌ

از دریافت صفت آنسرور جلیل است

وَيَقْصُرُ فِيمَا قَائِلٌ

و بگوتهای منضم خود اقرار کننده است

صَلِّ عَلَيْهِ اِنَّ

در روز بفرستند بر وی خدای مایان



وَهُوَ اَعْلَىٰ بِيَانِهِ

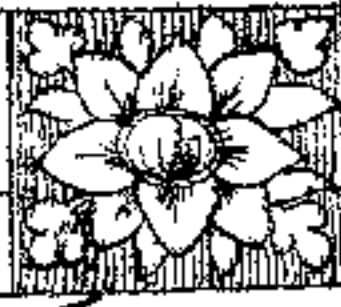
و او تعالیٰ و انا است بیان آن سرور

اللَّهُ يَعْزَمُ شَانَهُ

خدا میسر داند شان آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِ اِنَّ

در روز بفرستند بر وی خدای مایان



بِالْفَضْلِ دَمْرٍ حُرْمَتِهِ

و بفضل خود از هیچ بزرگن گناهان او را

يَا رَبِّ صَلِّ سَقْمَهُ

ای پروردگاز من صبح کن بیماری او

تَسْلِيمًا عَلَيْهِمْ اِنَّ





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ

کہ پیدا کرنے والا زمین اور آسمانوں کا ہے

مَنْ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ وَالْجَبْرُوتُ

وہ کہ اس کی بزرگی اور بڑائی

وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وہ ایک ہے وہ نہیں کوئی معبود مگر اللہ

أَجْمَلِ الصِّفَاتِ بِالْآيَاتِ

کہ بزرگ صفات کے ہیں ساتھ ہی عجزات کے

أَحْمَدُ اللَّهِ عَالِي الدِّانَاتِ

حسد کرتا ہوں میں اللہ بلند ذات کی

أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ دُوَالْمَلَكُوتِ

وہ حسن الخالقین ہی صاحب بادشاہی

مَا لَكَ لِلذَّكَ لَا إِلَهَ سِوَاكَ

تو تیرے لیے کوئی معبود اور نہ

أَرْسَلَ الْمُصْطَفَى الْكَرِيمِ لَدَا

بھیجا دے محمد مصطفیٰ بزرگ ذات کو

وَاصِلٌ مُّوَصَّلٌ إِلَى الرَّحْمَنِ

پہنچنے والے پہنچانے والے طرف مدد رسان

فَضِيحَةٌ حُبِّ خَالِقِ الْخَلْقِ

محبت اور نکتے محبت خالق مخلوقات کے ہے

آيَةُ الْحُبِّ كَثْرَةُ الذِّكْرِ

نشانی محبت کی زیادتی یاد کرنے کی ہے

حُبُّكَ الشَّيْءَ كَأَنْ يَعْجِبُكَ

پیار کرنا تیرا چیز کو ہے جیسا کہ تیرا شکر

لَا تَرَى غَيْرَ أَوْلَى تَسْمَعُ

نہیں دیکھتا ہے تو سوائے او کو اور نہیں سنتا تو

فِي ذَا الْحُبِّ سَأَلَ مِنْ شَرَفَا

پس اتنے ہی محبت کے ہر شرف سے اس شخص نے گنج گوا

الْعَلِيمِ الْمُحَقِّقِ النَّقَادِ

بڑی مسلم محقق پرکھنے والا

الْأَمِيرِ لَفْطَ طَمَّ الْأَعْظَمِ

امیر اور پاسے بزرگ

الَّذِينَ اتَّفَقُوا مَعَ الْإِيمَانِ

اون لوگوں کو کہ پر پیمانہ گامی کی ساتھ ایمان

لَيْسَ وَاللَّهِ فِيهِ مِنْ خَلْقٍ

نہیں ہے واللہ اس میں جو مخلوق

وَإِقَامِ الْحَبِيبِ فِي الْفِكْرِ

اور قائم کرنا محبوب کا فکرمیں

وَمَصِّهَا إِذَا سَرَى فِيكَ

اور بہا کرنے والا جبکہ درگوں سے تجھ میں

قِصَّةٌ دُونَهُ وَلَا تَطْمَعُ

کوئی قصہ سوائے اس کے اور نہیں طمع کرتا ہر تو

يُؤَدِّدُ الْبَيْتَ مَوْعِدَ تَلْفَا

در حالیکہ ساتھ محبت نبی کے جو کہ نہ ہے

بِفِرَاسَاتِ طَبْعِهِ الْوَقَادِ

ساتھ دانا بیون طبیعت اگر کہ بہت سن

الْكَبِيرِ الْغَشْمِ الْأَعْلَمِ

بزرگ دانا اور دانا

اَيُّ مُحَمَّدٍ عَلِيَّانِ قَوَاب

میں محمد علی نامان قواب

مِنْ مُحَمَّدٍ وَزَيْرِ خَانِ زِيَّ الْجَانِ

محمد وزیر خاں نواب وزیر الدولہ وزیر مجاہد ہی

قَالَ لِي اَنْظِمُ صِفَاتِ مَجْبُوبِي

کہا مجھ کو کہ نظم صفات مجبوب میرے کے

سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَالثَّقَلَيْنِ

وہ سردار سب سولوں کا ہے اور سردار زمین و آسمان کے

وَرَسُولِ مُحَمَّدٍ كَمُحَمَّدٍ

اور رسول ہے سہرا گیا تعریف کیا گیا

مَرَّوْحِ الْحَقِّ مَكْتَفِي كَافِي

جان پر حق کے کافی ہو نیوالی کفایت کرنیوالی

مُنْجِي الْمَجْدِ وَلِيَّ اللَّهِ

نجات دینے والا برگزیدہ دوست اللہ کا

الْبَشِيرِ الْمَذِيرِ وَالْمُصْلِحِ

خوش خبری دینے والا اور سزا والا اور کھنچی ہے

بَدَدِ الْعَوَانِكِ اَتُرُقُ لَاقَابِ

شہر لوگوں کے بزرگ القاب

خَلْفِ الصِّدْقِ جَنَّةِ اَوَّلِهِ

خلف الصدق ہے جنت کے اولیٰ اور

سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ مَطْلُوبِي

سردار انبیاء مطلوب میرے کے

سَيِّدِ الْخَلْقِ سَيِّدِ الْعَالَمِيْنَ

سردار مخلوق کا ہے سردار دوزخ و جہنم کا

وَشَهِيدٌ وَشَاحِدٌ مَشْهُورٌ

اور شاہد اور گواہ گواہی دیا گیا

قَدَمِ الصِّدْقِ مَقْتَبِ نَسَائِ

نشانہ نیک پیچھے آئیوں والا نشانہ نیکوں والا

اِحْمَدُ الْمُصْطَفَى لِلَّهِ

بڑا تعریف کرنے والا برگزیدہ نبی اللہ کا

السِّرْحِ الْمُنِيرِ وَالْمُصْبِحِ

چسراغ ہے روشن چسراغ

حَافِظُ عَائِدٍ صَدَقَ اللَّهُ

جمع کرنیوالا ہے جسے اللہ بڑا بڑا کریم اللہ کا

نِعْمَةُ اللَّهِ تَأْخِذُ ضُفُوفَهُ

نعمت اللہ کی بدولت کرنیوالا بدو کیب گیب

وَرَسُولُ الْمَلَأَ حَمْرًا أَلْكَلِيلُ

اور رسول لڑائیوں کا چھاو کا اور تاج

وَشَفِيعٌ مُشْفِعٌ وَمَكِينٌ

اور سفارش کرنیوالا سفارش قبول کیا گیا اور بزرگ

قِيَمٌ جَامِعٌ رَسُولُ اللَّهِ

تمام کرنیوالا جمع کرنے والا رسول اللہ کا

لِلْحَبِيبِ الْمَجَابِ ذُو الْحَمَةِ

قبول کرنے والا قبول کیے گئے صاحبِ حرمت

هَدِيَّةٌ لِلَّهِ عَرُودٌ وَتَقَى

سختہ اللہ کا دستہ مضبوط

هُوَ مَدَدٌ تَدْوِيٌّ وَمَنْ مِثْلُ

وہ کپڑا پسنے والے ہیں اور کپڑا پسینے والے

طَيْبٌ طَاهِرٌ حَيٌّ اللَّهُ

پاکیزہ پاک ہمہ از اللہ کا

رَحْمَةُ الْعُلَمَاءِ حَقُّ نُوْرٍ

رحمت علماء کی حق نور

وَيُصْبِحُ وَنَا صِرٌّ وَوَكِيلُ

اور صبح اور سچیت کرنیوالا محنت کار

وَكَيْرٌ نَجْمٌ مَكْرَمٌ وَمَتِينٌ

اور بزرگ بزرگی کیا گیا

خَاتِمٌ الْأَنْبِيَاءِ خَلِيلُ اللَّهِ

تمام کرنے والا نبیوں کا دوست اللہ کے

الْحَفِي الْعَفْوُ وَالرَّحْمَةُ

مہربان معاف کرنے والا اور رحمت

مُحْتَجٌّ اللَّهُ شَافِعٌ اتَّقَى

حجت اللہ کی سفارش کرنیوالا بڑا متقی

الْكَفِيلُ الشَّفِيقُ مُتَوَكِّلٌ

کفالت کرنیوالا شفیق کرنیوالا توکل کرنیوالا

صَاحِبِ الشَّيْخِ وَاللَّوَاكِبِ

صاحب شریعت کا اور صاحب جہنم کا اور عجاج کا

كَاشِفِ الْكُوبِ أَوْعِ الْيَبِ

دور کرنے والا شیخ کا بلند کرنے والا ہر بتوں کا

الْعَزِيْزِ الْمَفْضَلِ نَقِيْلِ

غالب فضیلت دیکھنا بزرگ

رُوحِ الْقُدُسِ صَاحِبِ الْبُرْجَانِ

روح پاک کے صاحب زمین کا

وَأَبُو طَيْبٍ أَبُو الْقَاسِمِ

اور باپ حضرت طیب کے باپ حضرت قاسم

وَشَهِيدٌ مِّنْكُمْ مَعْلُومٌ

اور گواہ بیعت کرنے والا نشان کیا ہوا

الْمُبْرَأِ الْوَجِيْهِ عَبْدُ اللَّهِ

سینے سے آزاد صاحب جاہت بندہ اللہ کا

وَقَوْمًا مِّمَّا هُمُ الرِّسَالِ

اور قوت والا بہت پاک کیا ہوا ایسے

وَبَرَّاقٍ وَصَاحِبِ الْمِعْرَاجِ

اور صاحب براق کا اور صاحب معراج کا

أَذُنٌ خَيْرٌ وَعَيْنٌ الْعَرَبِ

کان نیکی کا اور عزت عرب کا

الْمُبَيِّنِ الْمَوْعِدِ الْكَامِلِ

روشن کرنے والا امیدوار کرنے والا کامل

رُوحِ الْقِسْطِ صَاحِبِ السُّلْطَانِ

روح عدل کے صاحب حجت و قدرت

وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْرَاهِمَ

اور باپ حضرت طاہر اور حضرت ابراہیم کے

مِّنْ ذُو مَكَانٍ مَّعْهُمُ

ڈرانے والا صاحب مرتبہ کا چچا یا ہوا

الْمَطَاعِ الْمَطِيْعِ سَعْدِ اللَّهِ

اطاعت کیا گیا اطاعت کرنے والا نیکی سے کیا ہوا

ظَلَمَ ذُو شَفَاعَةِ طَسِ

ظلمہ صاحب شفاعت کا طس

هُوَ صِدْقٌ مُّصَدِّقٌ وَصَادِقٌ

وہ ہمہ تن صدق ہے سچا کر نیوالا سچ بولنے والا

هُوَ بَشِيرٌ مُّقَدِّمٌ فَاتِحٌ

وہ بشارت سے مقدم کیا گیا کہولنے والا

مُنْتَقَى بِالْبَيْعِ هُدًى عَمْدٌ

چنا ہوا پہونچنے والا ہمہ تن ہدایت میں لیتا گیا

ذِكْرُ اللَّهِ وَاصِلٌ مُّوَصَّلٌ

سزا دکر اللہ کا پہونچنے والا پہونچایا گیا

هُوَ ذُو قُوَّةٍ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ

وہ صاحب قوت کا ہے مہربان رحمہ والا

صَاحِبُ السِّيفِ صَاحِبُ الْمَعْرِفَةِ

صاحب تلوار کا صاحب خود کا

هُوَ مَاجٍ مُّبِينٌ فَخْتَارٌ

وہ شانینوالا پہونچانوالا برگزیدہ ہے

هُوَ عَوْنٌ مُّصَدِّقٌ حَسَنٌ

وہ فریاد رس ہے صحیح کر نیوالا ٹیکینوں کا

وَمَقْنِيٌّ وَسَائِقٌ سَائِقٌ

اور سچے آنوالا اور آگے ہونوالا چلا نیوالا

وَإِحْدِرٌ وَمُصَلِّحٌ صَالِحٌ

اور صاحب اجر کا اور نیک کر دینوالا نیک

وَعِيَاثٌ مَّهْمِينٌ مَهْدَمٌ

اور سردار سگراہ رہا ہوا

قَائِدُ الْغُرَبَاءِ وَوَصُولٌ

کنہنے والا روشنوں کا اور مالک دینوالا اور پہونچنے والا

هُوَ ذُو عِزَّةٍ وَعَيْنٌ لَعِيمٌ

وہ صاحب عزت کا ہے اور چشمہ نعت کا

صَاحِبُ الْحَوْضِ صَاحِبُ الْمَشْرِاقِ

صاحب حوض کا شرکا صاحب مشرق کا

وَهُوَ دَاعٍ مُّقَدِّسٌ جَبَّارٌ

اور وہ پکارنے والا پاک شکستہ بند ہے

وَهُوَ عِيَاثٌ مُّقْبِلٌ الْغُرَبَاءِ

اور وہ بشارت رس ہے وگزر نیوالا غریبوں کا

الْمَلِيكِ الْبَنِي كَلِمَةُ اللَّهِ

صاحب علم خورشیدی والا ہر کلام اللہ کا

صَاحِبِ الْعِزَّاتِ ذُو فَضْلِ

صاحب معزوتوں کا صاحب بزرگی کا

هَادِي سَيِّدِ حَبِيبِ اللَّهِ

مناہد و ہدایت پر اللہ کا

أَجْوَدُ النَّاسِ سَيِّدِ الْعَالَمِ

سخت ترین آدمیوں کا سربراہان کا

صَلِّ رَبِّي عَلَيْهِ فَوْقَ حَسَابِ

درود بھیج ای رب بیکر اور پر اس کے زیادہ حساب

فَإِذَا أَهْرَأَ إِلَيَّ وَصَلْ

پس جب مجھ کو بہکا طرف میرے پہنچا

فَتَوَجَّهْتُ مَسْأَلِ الْجَمَانِ

سو مشوجہ ہوا میں اور شاکیا بگگے وہاں نہیں آتا

تَحْتِ شَمْسِ الضُّحَى وَمَا فِيهَا

طرف کتاب شمس الضحیٰ کے اور آہن کے جو آہن ہے

وَهُوَ كَلِمَةُ ذَاكَ فَضْلِ اللَّهِ

اور وہ ہے بے پڑا ہے یہ فضل اللہ کا ہے

أَرْحَمُ النَّاسِ هُوَ وَعَدْلُ

بڑا مہربان اور مہنکا اور صاحب عدل کا ہے

وَفَصِيحُ اللِّسَانِ حَرْبِ اللَّهِ

اور فصیح زبان گروہ اللہ کا

أَحْسَنُ النَّاسِ صَاحِبِ الْحَيَاةِ

خوبصورت آدمیوں کا صاحب مہر نبوت کا

وَعَلَى إِلَهٍ مَعَ الْأَصْحَابِ

اور اوپر آل او سکی کے ساتھ اصحاب کے

لَمْ يَسْعَنْ خِلَافَهُ وَكُلُّ

نہ کھلتا نش ہوتی مجھ کو خلاف اس کے اور س کے

أَنْ تَقْبَلُوا مِنْكُمْ أَعْرَابُ النَّبِيِّ

یہ کہ سگاد کے مجھ کو خطا اور بھول سے

وَاللَّيْلِ الْمُضِيِّ وَالغَمِّ

اور طرف کتاب لاسے مضیہ کے کہ وہ سناتا ہے

فَالَّذِي تَخْتَلِفُ مِنْ هَدْيِهِ

پس مہمیز کو چنانسا میں ان دو ذریعہ کتابوں

مُسْتَعِجِبًا يَوْمَ هَبِ الْمَسْئُولِ

وہ چاہنے والا ساتہ دینے والی مانگی مراد کے

تَاظِمًا لِلْحِسَانِ مُمْتَازِينَ

نظم کرنیوالا واسطے خوبونکے اوس سے نسبتاً

سَائِلًا أَضْيَارَ عَالِهِ وَأَقُولِ

مانگتے ہوئے روتنا ہوا واسطے اوسکا اور کتابوں

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ساتہ نام اللہ مہربان جسم واسطے کے

ابن خبیب الوہابی رسول اللہ

بیشک بہترین جہان کے رسول اللہ

وَقَبِيحًا وَرَبْعَةً فِي النَّاسِ

اور خوبصورت اور میانہ قد و میان آویں کے

إِنَّهُ كَانَ أَطْوَلَ الْمُرَبُّوعِ

تحقیق وہ ستے دراز میانہ قد سے

حَسَنَ الْجَسَدِ وَهُوَ مُعْتَدِلٌ

خوب جسم اور معادل تھے

كَانَ كَالْعُصْنِ بَيْنَ عُصْنَيْنِ

ستے مانند شاخ کے در میان دو شاخوں کو

كَانَ فَحْمًا مَحْتَمًا ذَا الْجَاهِ

تھہ رنگ بزرگی کیے گئے صاحب برتہ کے

لَا طَوِيلًا وَلَا قَصِيرًا نَاسِ

نہ لمبے اور نہ کوتاہ آدمیوں کے

أَقْصَرَ آمِنٍ مَشْدَبٍ مَرْفُوعِ

کوتاہ زیادہ درازت بلند سے

خَلَقَهُ أَحْسَنَ فَيْدِهِ مُشْتَمِلًا

خلقت حسن اوس میں شامل ہے

لَمْ تَعِبْ بِشَاةٍ مِنَ الشَّائِنِ

نہ عیب کر کیا اور کوکل آئی سب کو عیب ہے

وَكَاذِبًا لَعِينًا مِّنْ صَعْلَةٍ

اور اسی طرح نہ عیب لے کر کیا اور نہ کوئی سچی سیرت لافری

بَادِنَامَعَ تَمَاسِكَ الْبَدَنِ

تساوی سے ہتھی بون

خَاتِمَةَ أَنْبِيَاءٍ خَيْرًا لِّكَوْنِ

خاتم الانبیاء بہترین کائنات کے

وَمِلْحًا مَّشْتَرِبًا أَبْيَضُ

اور نمکین سرخی مارتا ہوا سفید رنگ

وَجْهٌ مُّبِينٌ كَأَنَّ حَسْرَةَ الْبَشَرِ

موندہ اوس شخص کا کہ تھا اسن البشر

كَانَ فِي وَجْهِهِ مِنَ اللَّيْلِ

سچی بیچ چہرہ اونکی کے گولا ہٹ

لَمْ يَكُنْ بِالْمُطَمِّمِ الْوَجْهِ

نہ تھے سب سے بونف کے

كَانَ صَلَاتُ الْجَبِينِ ذِي أَوْ

سچی وضع پیشانی کہ دست والی ہے

كَيْفَ تَدْرِي بِأَحْسَنِ الْفَضْلِ

کیونکر عیب لے کر سے خوبترین بزرگوں کا تین

كَانَ خَيْرًا لِّخَلْقِ الْمَدَنِيِّ

تھے بہترین مخلوق مدینے

أَسْمًا كَانَ أَزْهَرَ فِي اللَّوْنِ

گندم گون ستھ روشن رنگدین

أَلْوَنًا لِّلْوَنِ كَوْنًا أَلْفِضُ

روشن رنگ نور اونکا بہت منتشر

يَتَلَاكَ إِلَّا قَلِيلًا أَلْفَمِ

چمکتا تا چمکتا چاند کا

كَانَ تَدْوِي وَبِوَعَا مَعَ الْكُنُوفِ

تھی گولا ہٹ اونکی ساتھ روشنی کے

لَا وَلَا بِالْمُكَلِّهِ الْوَجْهِ

اور نہ پھولے موٹھ

وَمَفَاضِ الْجَبِينِ بِالسَّطْعَةِ

اور فراخ پیشانی سے روشنی کے

كَانَ أَجْمَلَ الْجَبَّارِينَ كَالْمَصْفُورِ

تھے روشن پشانی جیسے صیقل کی ہوئی

كَانَ عِرْقٌ يَدْرُكُ الْقَضَبِ

تھی ایک رگ کہ بھری جاتی تھی وقت غشب کے

خَاتِمَ الرَّسُلِ سَيِّدِ الثَّقَلَيْنِ

خاتم رسولوں کے سردارین و امین کے

أَذْعَجَ الْعَيْنِ أَحْمَدَ الْمُرْسَلِ

سب سے پیشم احمد رسول

شَافِعِ النَّاسِ أَحْمَدَ الْمُخْتَارِ

شافع آدمیوں کے احمد برگزیدہ

يَجْعَلُ الْمُصْطَفَى أَمَامَ الْقَوْمِ

رہنمائے حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم اگلی خواجی

سَيِّدِ الرَّسُلِ تَأَمَّرَ الْأَذْيَانِ

سردار رسولوں کے کامل قانون کے

كَانَ عِرْنِيَّةً هَوَاكَ فَنَا

تھے تاک او تکی وہ بست

وَأَلْبَحَّ الْحَوَاجِبِ الْمُفْضُولِ

اور دراز باریک پر موہوین بد سے

يَأْتِيَنَّ قَوْسِي حَوَاجِبِي لَيْبِي

درمیان دو کمانوں ابرو سے سینے کے

أَشْكَلُ الْعَيْنِ أَسْبَجُ الْعَيْنَيْنِ

سینیدین سرخی آئینہ آکھیں شہید سرخی آئین

قَبْلَ إِضْبَابِ وَصْفِيهِ شَهْلِ

کہا گیا ہے اس کے وصف میں کہ وہ کیوں شہل

أَحْلَى الْعَيْنِ أَهْدَى الْأَشْفَا

نقعی سر سے آگین چشم تھی دراز در مو پلو مکی

كَانَ بِالْكَفْلِ أَمِيرَ الْقَوْمِ

تھی سادہ سرور کے حکم کرنے والے واسطے لوگوں کے

وَأَسْبَلُ وَأَسْهَلُ الْخَلْدَيْنِ

اور ملائم اور دراز چہوار رخساروں کے

وَالدَّقِيقُ الْمُنْقَدَا الْأَسْنَى

اور باریک روشن نوزانی

سَائِلٌ لَّا نَفْسُكَ بَانَ أَفْنَى لَّا نَفْسُ

باریک ناک بلس ناک

كَانَ نُوْدٌ عَلَيْهِ وَيَحْسِبُهُ

تھا ایک نور او سپر کہ گمان کرے او کو

مَسِيْدًا النَّاسِ أَحْسَنَ الشَّقِيْنَ

سزاوار آدمیوں کے خوشتر ہوئے تھے

رِيْقَةٌ أَطِيْبٌ شِفَاءُ الدَّاءِ

آب دہن او کا خوشبودار پاکیزہ شفا یار تھا

سِرَاقَةٌ يَشْبَعُ الرَّضِيْعُ كَمَا

آب دہن او کا شکم سیر کرتا ہی شیر خوار کو جیسا کہ

صَوْتُهُ أَطِيْبٌ مِنَ الْأَصْوَاتِ

آواز او کی خوشتر ہے کل آوازوں سے

أَحْمَدُ الْمُرْتَضَى سَجَايَا

اچھا کہ خوب دین عادتیں او کے

وَعَظِيْمٌ مَّفْلَمٌ الْأَسْنَانِ

او حکم شکاف دار دانتوں کے

صَلِّ رَيْقٌ عَلَيْهِ أَلْفَا لَفٍ

دروہ بیچ ای رب او سپر هزاران بار

مَنْ سَأَلَ إِلَّا أَشْمٌ يَنْسِبُهُ

جو روئے او کو بلندی نسبت کرے او کو

وَصَلِيْعُ الْقَوْلِ الْمَلِيْمِ الدِّينِ

اور فراخ دہن کہ پوری کر شو الا نیت

وَهُوَ أَحْلَى بَحِيْثٌ مَحَلِّ الْمَاءِ

اور وہ بہت شیرین ہی اس عذبت ہی شیرین کرنا

كَانَ يَرْوِي الْغَلِيْلَ عِنْدَ ظِلِّ

تھا سیراب کرتا پایا سے کو نزدیک پایا کے

مَعَ قُصْعٍ بِأَبْلَغِ الْعَايَاتِ

ساتھ فصاحت کے بقیعے العفایت

أَيْدِيْكَ أَقْلَمُ شَيْءٍ يَأْتِي

روشن کشادہ دین آگے دانت او کے

أَشْدَبُ الثَّغْرِ أَرْوَقُ الدَّعَاكِ

روشن تر دانت خوش آئند و چپک کے

وَمَا عِنْدَ الْكَلِمِ الْمَبْرُورِ

جو کہا جاتا تھا نزدیک کلام نیک کے

كَانَ خَيْرَ الْوَرَىٰ عِظَمِ الرَّاسِ

تھے بہترین مردان بزرگ سے

كَانَ ذَاوْفِرَةَ وَكَلْبَةَ

تھے صاحبِ ذوفرہ کے اور صاحبِ کلبہ کے

أَسْوَدَ الشَّعْرِ لَيْسَ بِالسَّبِطِ

سیاہ بالوں کے نشے سببِ بال

فَرَّقَ الشَّعْرَ كَمَا الْفَرَقَا

تاگ نکالتے بالوں میں جبکہ جدا ہو جاتے

جَاوَزَ الشَّعْرَ شَحْمَةَ الْأَدْنَىٰ

بڑھ جاتے تھے بال نرمہ گوشہ تک

يَمْلُغُ الشَّعْرَ نِصْفَ الْأَدْنَىٰ

پہنچتے تھے بال نصف کانوں تک

حَسَنُ السَّكْتَيْنِ وَالْوَارِثِ

خوب موچوں کے اور زبیرہ موچوں کے

مِنْ شَيْءٍ لَا خَيْرَ جَا كَالنَّوْرِ

دانتوں اور نیکے سے نکلتا ہوا مثل نور کے

لَا قِصْبَ بِرَأْسِ الذَّقْنِ كِبَعْضِ النَّاسِ

نہ کوتاہ ٹھوڑھی مانند بعض آدمیوں کے

رَجُلٌ شَعْرٌ عَظِيمٌ حَمْتُهُ

خمدار بالِ عظیم جب

لَيْسَ بِالْجَعْدِ لَيْسَ بِالْقَطِطِ

نشے گہونگہ واسے بالِ نہ پیچ پرچِ بال

أَوْلَاثُهُ الْخِصْرُ فَرَقَا

اول عہد میں پھر اخیر ماٹھ میں تاگ کالی

كَمَا طَالَ وَفَرَّةٌ بِالزَّيْنِ

جب کہ بڑھ جاتے انبوه ہو کر ساتھ زینت کے

يَضْرِبُ الْمُنْكَبَيْنِ بِالزَّيْنِ

مارتے تھے کندہ ہو کر ساتھ زینت کے

وَلِقِصُّ الشَّوَارِبِ الْحَاشِيَةِ

اور کتر سے موجوں کو آنحضرت جمع کرنے والا اور

حِجَّةُ الْمُصْطَفَى شِفَاءُ الدَّاءِ

دارھی حضرت مصطفیٰ کی شفا دہن کی تھی

كَانَ فِيهَا وَرَأْسُهُ الْأَعْلَى

تھے او میں اور اونکے سر بند میں

إِنَّمَا شَيْبُهُ لِعَنْفَقَةٍ

سوائے اسکے مہین کہ سفیدی اور کجی پھینکتی

كَانَ فِرَاسُهُ وَفَمْدُغِيهِ

تھی اور نکلے سر میں اور اونکی کنپٹیوں میں

لَمْ يَخْضِبْ وَذَا الصَّغِيرِ وَقِيلَ

مہین خضاب کیا اور یہ صحیح اور کہا گیا

كَانَ يَعْتَادُ كَثْرَةَ التَّهْنِ

تھی عادت ڈالنے زیادتی روعن گناہ کے

تَأْتِفَ الْإِبْطِ كَانَ خَيْرَ الْخَلْقِ

او کہا ہوا ہے رضائے نیک سے بہترین مخلوق کے

كَانَ مَوْلَاتِهِ إِلَى الْمَسْكِينِ

تھے دیکھ گی سے تان تک

تَمَارَةُ الصَّدْرِ كُتَّةٌ سَوْدَاءُ

بھرتی تھی سینے کو گنجان سیاہ تھے

تَحْوِ عِشْرِينَ شَعْرَةً يَبِيضًا

قریب بیس بال کے سینہ

ذِي الشَّعَائِرَاتِ سَفَلِ الشَّهْرِ

یہ عنقہ چھوٹے بال میں نیچے لپکتی

مُرْقَلِبِ الْبِيضِ صَلِّ عَلَيْكَ

تھوڑی سفیدی درود بھیج ادن پر

خَضَبَ الْمُصْطَفَى وَفِيهِ لُحْلُ

کہ خضاب کیا حضرت مصطفیٰ نے اور او میں کلام

وَإِحْبَابُ الْعَطْوِ مَا لَا التَّهْنِ

اور دوست کہتے خوشبو کو نذریت کو

مُسْتَعِينًا بِنُورِهِ أَوْ حَلَقِ

دور کر نیوالے موی ہار کو ساتھ نور و یا ساتھ

خَطِّ شَعْرَةٍ مِنْ رَأْسِ سُرَّةِ

لیگے بالوں کی پس خنجر دیکھا اور سکو خوش کیا اور سکو

عَنْقَهُ جِيدٌ وَمِثْلُ سَاطِعٍ

گردن اونکی گردن تصور بر جان کی چمکنے والی

مَرْبُوهُ الْمُعْرِفَاتِ مُنْفِضَةٌ

وہ شخص کہ سائے اس کے ملکات پر لگند ہو گیا ہے

تَا غِيْضِ الْبَطْنِ سَيِّدَةُ الْكُوَيْنِ

سر دہار و نون جہا کے

وَلَهُ اخْتَامُ الْعَظْمِ يُورِي

اور اونکی مہر نبوت تھی روشن اور کھلائی دیتی

نَشْرَتٍ فِيهِ بَضْعَةٌ حَمْرَاءُ

اور بھرا تھا اس جگہ پر گوشت سرخ

مِثْلُ جَسَدِ الْجَمِّ وَالصَّفَا وَاللُّوْنِ

مثیل جسم کے صفائی اور رنگ میں

خَاتَمُ آيَةٍ مِنَ الْآيَاتِ

مہر نبوت کہ آیت تھے آیات سے

خَاتَمُ أَخِيْلٍ مَعَ اللِّعَانِ

مہر نبوت خال وار ساتھ چمک کے

فِي صَفَاءٍ كَفِيضَةٍ لَا مَع

صفائی میں مانند چاندی روشن کے

ظَهْرًا كَالسَّيْلَةِ الْفِيضَةِ

پیشہ اونکی مانند گداخت چاندی تھی

مَنْكِبَاهُ الْبَعِيدِ فِيهَا بَيْنَ

دو نون شانے اون کے دوری تھی درمیان اون کے

يَدَيْكَ تَفِيهُ جَانِبِ الْيَمِينِ

درمیان دو نون شانوں اون کی کو بائیں جانب

مِثْلُ جَمْعٍ وَبَيْضَةٍ بَيْضَاءُ

مانند مٹھی کے اور اندھے کے سفید

يَتَلَاكَ عَلَى انْتِزَاعِ الْكُونِ

چمکنے سے اور تپنے خلق کے

شَعْرَاتٍ عَلَيْهَا مَجْمَعَاتٍ

چند بال اوپر جمع تھے

قِيلَ سَطْرًا فِيهِ مَكْتُوبَانِ

کہا گیا کہ دو سطرے ہیں ان میں لکھی چیزیں

أَوَّلُ الشُّرَكَاءِ فِيمَا لِلَّهِ

پہلے شریکوں میں سے جو اللہ کے

ذَلِكَ وَجْهَ أَيْ أَحْمَدًا مَبْرُورًا

یہ لفظ متوجہ ہونے کے لئے احمد کے

أَحْمَدٌ مَقْتَدِمُ الْفِرَادِيسِ

حضرت احمد علیہ السلام کی جنتوں کے

كَانَ عِبَلُ الدِّزَاعِ وَالْعُقْبَةُ

تھیں پر گوشت ہاشمہ اور بازوؤں کے

الَّذِي كَفُّهُ شَفِيعُ حُشْرٍ

بہت نرم تھی ہتھیلی اور شفیع حشر کے

رَحَبَ الرَّاحَتَيْنِ بِالْأَوْصَانِ

تسے فراخ ہتھیلیوں کے اوصاف میں

أَشْعَرُ الْمَكْبَيْنِ وَالسَّاعِدِ

تسے پر موم ہونڈھوں اور بازوؤں کے

سَبَبُ الْقَصَبِ سَبَبُ الْأَفَاقِ

سیر ہی نلی ہاتھ اور ساق کی تھی سرور جہانگو

وَحَدَّ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا قَائِمٌ

ایک ہے وہ نہیں شریک اور ملامت ہوا

حَيْثُ كُنْتَ فَإِنَّكَ مَنْصُورٌ

جہاں کہیں ہے تو پس تحقیق تو محمد ہے

فَضَمُّ الْمَكْنَدِ وَالْكَرَائِسِ

بجاری پیران شامہ و شبث اور جڑوں کے

وَكَيْبِطِ الْيَدَيْنِ وَالْكَفَّيْنِ

اور فراخ ہاتھوں کے اور ہتھیلیوں کے

أَيُّدِ أَطِيبِ يَفُوحِ النَّشْرِ

بہت نازک بہت خوب برگندہ کرنے والے

وَدَقِيقًا وَسَائِلَ الْأَطْرَافِ

اور باریک اور دراز انگلیوں کے

وَالذِّرَاعَيْنِ أَحْمَدُ الْحَامِدِ

اور پر موم ہاتھوں کے حضرت احمد حمد کرنے والا

لَا قَصِيدٌ وَلَا طَوِيلٌ لَسَاقِ

نہ کوتاہ پنڈلی کے اور نہ لمبی پنڈلی کے

وَالِ الطُّولِ سَاقَهُ أَقْرَبَ

اور طرف درازی کے ساق اونکی قریب تھے

إِنَّهُ كَانَ أَحْسَنَ الْبَشَرِ

بیشک وہ تھے خوبصورت آدمیوں کے

كَانَ عَقِبًا الرَّسُولِ مِنْهُوَ سَابِقٌ

تھیں اڑھائیوں رسول صلی اللہ علیہ وسلم کی گونگی

وَهُوَ خُمْصَانِ الْأَخْمَصِيِّينَ

اور وہ خالی تلووں کے اور ہموار

يَبْنُو الْمَاءَ عَنْهَا الْقَدَمَيْنِ

روان ہو جاتا پانی اون دونوں قدموں

زَالَ قَلْعًا بِقَوِّهِ إِذْ زَالَ

چلتے برکنڈ و قدم ساتھ توشکے جبکہ چلتے

كَانَ هَوْنًا لِلنَّهَارِ إِذْ يَمْشِي

تھے نرم و تیز رفت سار جب چلتے

وَهُوَ مِثْلِي كَأَنَّمَا يَخْطُ

اور وہ چلتے تھے گو یا کہ نیچے اور تھے میں

كَانَ فِيهَا جَمُوشَةٌ تَحْبِبُهُ

تھے اوس میں ایک بار کی خوش آتی

قَدَّمَ مَا وَهُوَ شَدِيعُ النَّشْرِ

از روئی قدم کے اور وہ شفا کرنا اور روئی

شَتْرُكَهُ مَعَ الْقَدَمَيْنِ

پر گوشت تھیلے اونکی ساتھ قدموں کے

قَدَّمَ مَا فِيهِ الْإِعْتِدَالُ صَحِيحٌ

از روئی قدم اس میں اعتدال صحیح ہے

طَالَ سَبَابُهُ مِنَ الْجِلْدَيْنِ

لہنے تھے سبابہ دو نون بیرون کے

كَانَ يَخْطُ تَكْفًا لِزَوَالِ

تھے قدم رکھتے ہر ابر وقت چلنے کے

وَذَرِيْعُ الْخَطِّ إِذَا يَمْشِي

اور سزاخ قدم جب کہ چلتے

مُرْتَبِعًا وَلَا سَفْلَ الْمَنْحَطِ

اوپر سے طرف نچلی نہر و گاہ کے

وَسَوْفَ الصَّحَابِ قَدَامَهُ

اور چہلے تے ہر امون کو آگے اپنے

كَانَ خَيْرَ الْوَرَايِ نَبِيِّ اللَّهِ

تے بہترین آدمیوں کے نبی اللہ کے

خَافِضُ لَطْفِ طَوْلٍ نَّطَارٍ

نیچے رکنے وار آنکھ کے طویل زنون کے

كَأَيُّ مَنٍ عَنِ مَمِينِهِ وَشِمَالِ

نہیں دیکھتے واسنے اپنے اور یمن

وَإِذَا كَانَ خَوْفَ الْتَفْتَا

اور جب تے کسی طرف ہونہ پھر کر کا کتر

ذَاتَهُ لِلْوَرَى الْمُخَافِظَةَ

ذات انکی واسطے آدمیوں کے محافظت

غَضَّ عِنْدَ الْقَرَابَةِ طَفِي

بند کرتے نزدیک خشی اپنی کے دوڑی کھین اپنے

بَوْلُهُ طَيِّبٌ مَعَ الْغَائِطِ

پیشاب اپکا پاک خوشبودار تمام پانچا کے

كَانُوا أَصْحَابَهُ وَخِدَامَهُ

کہ تے اصحاب اور کے اور خادمین اونکے

بَادِيًا بِالسَّلَامِ وَمَنْ لَاقَاهُ

ابتدا کر شوالہ سلام کے او سکونہ ملاقات کرنے

جَانِبِ الْأَرْضِ لَا السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

طرف زمین کے نہ طرف آسمان پھر نیچے

لَمْ يَكُنْ لِأَخِي كَمِثْلِ رِجَالِ

نہ تے کن انکیوں دیکھنے وار مثل آدمیوں کو

فَالْتِفَاتِ الْجَمِيعِ ذَا ثَبَاتٍ

پس تمام ہونہ پھر کر دیکھتے یہ ثابت ہوا

جَلُّ نَظْرُهُ الْمُرَاحِظَةَ

بہت نظر اونکے گوشہ چشم سے دیکھنا تھا

وَيَأْتِي خَلْفَهُ كَمَا بَيْنَ يَدَيْهِ

اور دیکھتے پیچھے اپنے مانند سامنے اپنے کے

تَبْلُغِ الْأَرْضِ بَيْنَ أَوْغَانِ

مگل جاتے او سکوزمین در حالیکہ وہ زمین گری زمین

دَمَهُ حَافِظًا مِنَ الْأَسْقَامِ

خون آپ کا محافظ تھا۔ بیماریوں سے

عَرَبٌ وَأَجْبِسَ أَعْيُنَ الْفَتَّاحِ

عرق جسم کا بہت سوا تھا خوشبو پر لگتا کہ نوا

قَبْلَ الْوَرْدِ أَطِيبُ الْوَرْدِ

کھا گیا ہے کہ چھل گلاب پاکیزہ پنکمری

رِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْعَنْبَرِ

بو آپ کی بہت خوشبودار تھی عین سے

صَلِّ يَا رَبِّ دَائِمًا أَبَدًا

پروردگاری پروردگار میرے ہمیشہ ہمیش

وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ

اور اوپر آل اور اصحاب ان کی کے

وَأَدْنَىٰ عِلِّيِّينَ

اور ہمیشہ کہ مجھ کو اور دوستی ان کی کے

أَتَيْتَنِي مِنْ لَدُنْكَ عَافِيَةً

دے مجھ کو اپنے پاس سے عافیت

أَتَمَّنَا بِجَسَدِ الْحَيَامِ

تجسّم میں آڑا یا ہوا سنگے لکانیوالی کا ہے

فَوْقَ مِسْكٍ وَعَنْبَرٍ فَوَّاحٍ

زیادہ مشک اور عین خوشبودار سے

رَأَيْتُكَ مُنْشَأً مِنَ الْعَرَفِ

خوشنما پیدا کیا گیا ہے اوس عرق سے

وَمِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَىٰ الْأَعْيُنِ

اور مشک تیسرے خوشبودار سے

مَعَ سَلَامٍ عَلَى الرَّسُولِ هَذَا

ساتھ سلام کے اوپر رسول کے مالک پر ہے

هَمَّ جَعَلَهُ الْمَدَىٰ وَأَجْنَابَهُ

وہ تیار ہے ہدایت کے ہیں اور ان کو دوستوں

وَأَجْعَلِ الْخَشْرَةَ فِي أَحْبَابِهِ

اور کہ خشریح دوستوں ان کی کے

لِيَجْمَعَ الْمَرَامِ كَافِيَةً

کہ واسطے تمام مطلبوں کے کافی ہے

اتق من لدنك عافية

و سے بچو اپنے پاس سے عافیت

وتقبل به مناجاتي

اور قبول کر بیٹھیں اور کے مناجات میری

واعف عني الخطام العصيان

اور معاف کر مجھ سے خطا اور مع العصیان

رب اعنوا بحمد المكارم

ای رب میرے آرزو کرے بیٹھیں اور تمنا کے

بجميع المرام كافية

کر دے سب تمام مطالبوں کے کافی ہے

قاضيًا من لدنك حاجاتي

و انعامی کر دو اگر خواہاں تو اپنے پاس جہنم میری

موتجات الذنوب والنسيان

مکان گناہوں کے اور نسیان

عبدةك للشئ من عذاب النار

اپنے بندوں کے کو عذاب آگ سے



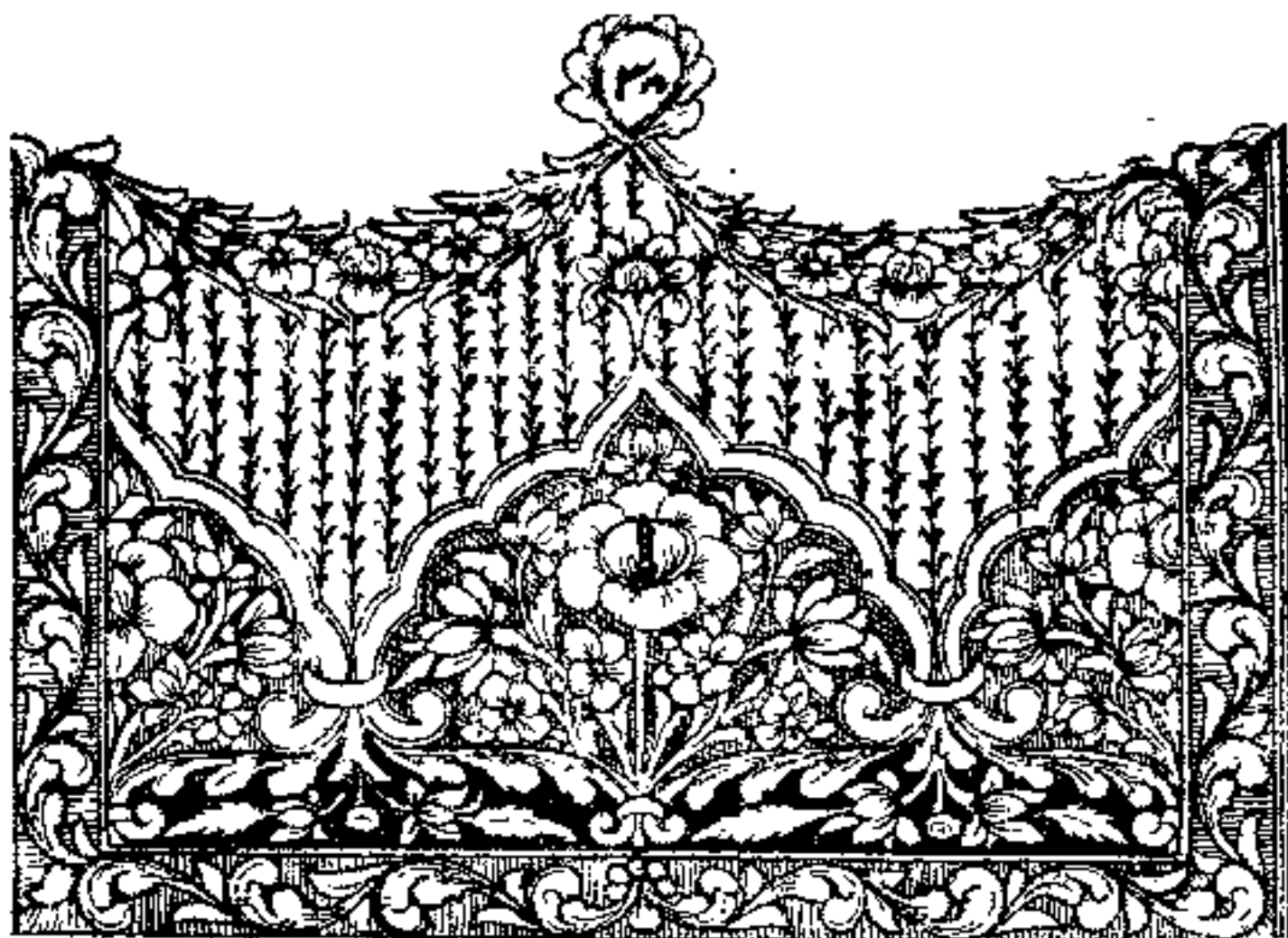
بفضل خان کاتب و جلالیه کاتب

در زمان فرخی توامان و او ان هیئت اقران

نصایر مصونی بشبهه نمون شمار
چند غزل مثنوی در سر پای لطافت خوان
آشنختن صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
معارف

مستوفی تمام و تهذیب ترتیب بالاکلام و

طبع این کتاب در شهر کابل
بیتاب مشرقی این طبع



بسم الله الرحمن الرحيم

خدا بود و خدا بود و خدا بود
 بران شمع محبت پر توان ساخت
 محبت محبت محبت محبت منظور
 خوبی آفتابش خاک ره بود
 مخالف رازوی آتش کجاست
 نشان از صفی نور شید و اده
 کمان ابرو کسی چون او ندیده
 دراز و دلکش و مشکین و باریک

دران فرصت که بودی بودنا بود
 ز نور خویش نوری جلوه گر ساخت
 چنین ظاهرا کند عارف که آن نو
 رخش رنشان چوماه چاره بود
 زهی زمان روی گندم گون و روشن
 چین و لکناس او کشاده
 کمان ابرویش بود کشته
 دو ابرو کس بر آوره نزدیک

رگی بودش میان هر دو ابروی
 سوز چشم مستش بود طوسه
 بنیاض چشم آن سرو گل اندام
 بکج چشم فیدے جانب کس
 فرو میداشت چشم ناز نیشش
 نظر بر آسمان هر که کشاوس
 سوی خدام دولت انسابش
 بمرگان دراز سرمه آلود
 بلند می داشت اندر عظم بینه
 سر بینه بلند می داشت انسان
 نه همچون غنچه تنگی دروین داشت
 گهر کم سفتی آن لعل گه بار
 لبش پر بود اما پر شکر بود
 بهر چیز نخت یک چو مردم
 چو گل خندیدی آن شکر سوزان
 سخن سنجیده و آهسته گفته

که ظاهر میشد اندر تنزی اوی
 در امش سرمه کردی خاک بوسی
 همی دادی جنبه از دور و پادام
 که بودی گوشه چشمی از و بیس
 نظر می بود اکثر بر زمینش
 زمانه نیک گویند ایتاوس
 نظر بودے تمام اندر خطابش
 بر آورده ز جان اهل دل بود
 چه بینے اون حسن و ناز بینے
 که بوده رسته حنش منایان
 وے بگردین تنگان سخن داشت
 ولی بود اندک و معنیش بسیار
 ز گفتارش جهانی پر گهر بود
 محل خنده فرمودی تبسم
 چنان که خنده او ناپید آواز
 بخوبی گوهر سیراب سفتی

نروندا نهایش در درج بر بود
 بر زنگه در سر او بود چندان
 خجل نقاش چین زان نامی گردن
 زهی گردن که شایان اقایم
 مدایش بود موتا زمره گوشش
 گوی یکسو شدی آن موی مشکین
 وجودش آفتابی بود روشن
 مدایش سایه زان رو ایزد پاک
 نه لاغری بود اندامش نقره
 میان این و آن لطف تن او
 تعالی اندیشه پاکیزه اندام
 چو سیمین صفت پاکیزه گوهر
 زمونی هم چون عنبر زنی کم و کاست
 کشیده آن الف از نامی تانان
 مگو بودیش مو بر دوش و بازو
 بلند میهای صدرش گرچه بود است

ولیکن اندک از هم دور تر بود
 که بوده سه فرار از سر ملتبان
 که نتوان آنچنان تصویر کردن
 همه دارند سر در طوق تسلیم
 رسید اگر کشیدی تا سر دوش
 گوی مژگانه هم چون نافه چین
 نباید سایه از غورشید جستن
 که بود افسوس و حیف آن سایه برگ
 همه صانع ز نور ماه و خورشید
 همی ظاهر شد از پیراهن او
 که پیشش خاک بودی نقره خام
 شکم با سینه اش بودی برابر
 خطی بر سینه بودش چون الف راست
 در آن پیدا همه از قاف تا قاف
 نزدیک هر چه از برگ سمن مو
 ولی موی که از وی نافه سود است

بزرگی و در سر به استخوان داشت
 بزرگی اندکی در ساعدش بود
 گفت دستش کشاوه بود و ساده
 گفت آن دست خود چون نارین بود
 اگر گفت باز کردی ریخته آب
 چو بالا داشت دست از ما سوی
 در از انگشت او مثل مسلم بود
 چنان بدست برید و بالیده آن بود
 میان هر دو شانه داشت خاتم
 چه نیکو گفت عبد الله مشهور
 نبوت را تو می آن نامه درشت
 سعی سرور و انش مغتدل بود
 همه بالا بلند ان همه راه
 برین سان بر همه بودن سرفراز
 بجزر جانب توجه می نمود
 بجزر سوزنی آن سرنیل درگاه

بزرگی بر بزرگان جهان داشت
 ولیکن در نظر بسیار خوش بود
 چنین دستی بود دست کشاوه
 چو برگ تازه گل بی نقش چمن بود
 که غاطان می شدی چون دریا
 بخوبی گویی بر دوازده چرخ ماه
 الف سان در همه عالم علم بود
 که بالیدی زویدن صاحب پیش
 بان خاتم همه او را مسلم
 دین معنی که گورش باد پر نور
 که از تعظیم دارد محسوس
 الف سان در میان جان دل بود
 بر پیش قامتش بودند کوتاه
 نباشد در حقیقت غیر اعجاز
 چو ز گس چشم و سر در پیش بود
 باستعمال می فرمود طی راه

بر رفتن آن چنان بودی نمایان
 چنین باشد رسول حق تعالی
 کف دست و کف پا داشت نریز
 بیای کی هم چون نور چشم مردم
 کف پایش بعزت آسمان ساعی
 قدمهایش کز گردون سرفراز
 زمین کز مقدم او یافت اعزاز
 کف پایش مجوف بود چندان
 چو استایم سخن را شد مساحت
 فروزان رخ چو ماه و آفتابش
 ز لطف حق مصور گشته جانی
 کثیر التحمیه بود آن جوهر شرد
 مگر بسیار بودش عنبر تر
 یکی گوید که طلوعش بود یک مشت
 بصافی نقره بود انگشته نیش
 نخست باشد در پایان محسود

که از بالا همی آمد سپایان
 که آمد حسیق را او زیب بالان
 به هواری و لطف از یکدگر به
 به نرمی و لطافت به ز قافم
 ز روی گل نکوتر پشت آن پایی
 شنیدم گوشت اندک بر عقب است
 نشد مسیح از یکی پایش سرفراز
 که نقش پانودوی خوب خندان
 ربود او از هر گوی سنی فصاحت
 عرق خوشبو تر از مشک گلایش
 فدای هر سر مویش بهاسنی
 ولی از هر طرف اصلاح می کرد
 که از عنبر بود بسیار بهتر
 یکی گوید که یک مشت و دو انگشت
 زخم کرده سه سطر اندر گنیش
 رسول اندر میان هر دو آمد

بخوان هر دم باین شکل و شهاکی و رو در پی نهایت از اول

بیتا مشد

بسم الله الرحمن الرحیم

حلیه مبارک تحفه رسولیه

رحم کن و تک بسکنا رحیم
از دو جهان طالب مطلوب تو
چاشنه از خوان قبولت چشان

بار خدایا تو بکن یار رحیم
نظم کنم طیبه محبوب تو
از کریم خریدیش باخبر رسان

شروع حلیه مبارک حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله

جانے یکے ضد و وقت آمدہ
جامع این ہر دو شد آن شاہ دین
مختار بن اسرار خدائے کریم
نے کہ بسختی بہم آخستہ تر
خیر امور آمدہ امر وسط

رنگ بنی سدرخ سفید آمدہ
گشتہ ملاحظت بصباحت قرین
راس مسلاش بزرگ و عظیم
موتی اسرار نہ فرو ہشتہ تر
جد و رحل بود نہ سبھا و قطط

شهر سرد آن بهر ارباب هویش
 و داشتن موی سحر و سحر است
 بود که شاه زکرم روسے او
 بود که بر سر دو ابرویش
 موی دو ابروش ز سبیل مشیت
 سیف انف یعنی که بینے بلند
 چشم زگرش که چون گرس نمود
 مردم آن مردم چشم جهان
 گوهر و مذاقش چون ندان سین
 لاله رخسار و آن بر جسمون
 موی محاسن جسم و تہیتہ
 بست خلاف علما و رضایان
 امر خضابست محقق آرزو
 موی سپیدش بسرو کجیاش
 زلف مبارک که سیہ فریل بود
 زلف چو شب هوش چو روز مبارک

قوله قائل
 بازان البیہ
 و ما خلقہ تین
 و ما خلقہ تین
 و ما خلقہ تین

جہان را
 و ما خلقہ تین
 و ما خلقہ تین
 و ما خلقہ تین

گاہ بدوش و گوی بودی بگوش
 خلق دوباره زنی ثابیت است
 چہین نکسے دیدہ برابر وی او
 گاہ غضب پر شدی آن رک ویش
 لعل لبش جندہ زنان بر عقیق
 قول الذی یعنی کہ گفتش سپند
 مکتحل از سر مہ ما زاغ بود
 بود بنیامت سیہ و دوستان
 موی شکافتہ ہکسار دین
 بود برابر نہ ورون و برون
 دست قضا و قدرش ما شطہ
 جسم غفیر اند بعدش بیاب
 زین شمش سنت بنوسے بگو
 بست نہ بالانہ کم از بہت و شش
 معنی این آیت و الیسل بود
 طرفہ کہ شد جمع لیس و نہار

گردن او گردن و سبب مثال
 مظهر نبوت ته گردن مکین
 بود یکی غنچه زول خاطر
 هست روایت و گرای نو و کمال
 بر قلم بر آن بود خدا واحد است
 روستی بکن هر طرف و هر کجا
 پشت که ان پشتی دین ساخته
 مفصل او سخنم و تعریف الصدر
 ساعد سینهش سلب و کلان
 کان رسول الله طویل المیدان
 سر روز کافور کف دست او
 سینه و اشکم که برابر بدند
 هیچ نه مو بود بدن بود صاف
 در موئی باز و کتف ساق او
 هست روایات عظیم و صحیح
 در موئی خانه که منان بد و خلق

کطف و صفا پیش برون تقال
 و زخم و کتف با نکل ایسر بوین
 با هم موئی سیه آراسته
 بیضه حمام بد و رنگ آن
 نیست و گرس که مر و راضد است
 خاطر کتف این شش منصورا
 صاف و از مقبره بگدخته
 ماور من باد و شب ا بجا پند
 معتدل اعضا که تمامش این
 راحته او سع من خافقین
 حاتم طائی لبخا پست او
 هر دو بیگانه است تمام شدند
 جز خطی از سینه او تا بناف
 نیز از عالی صدرش می انو
 نقل نمودم از مدارج صریح
 نور صحیح آمده از نفس و خلق

سینه و گردن و دست از خانه ۱۳

ساقی که باریک لطیفش بده
 پاشنه اش صاف چو بلور بود
 در ره عقب باش که می سوده است
 پاشی ز بالاش بسے بود صاف
 بشنوی ای دوست بسع رضا
 هست ز بوهش رویت چنین
 قنبر با از دگر انگشت ناپسے
 جابزین سمره چنین گفت است
 آنکه چنین شتت است ای خلیل
 محض خطا است غلط نادر است
 ابن حجر کان ثقة است وین
 نام قدش سر و بانج حد
 بجزه اش بود که در وسط بسع
 سایه نبودش بزین ای فلان
 بود بر قمار سے نبی تیز رو
 چون بره اندر شد سے آن او

ابن حجر
 باطل
 است

مخمل قدش آتیه آمده
 زان همه گهاش عیان می نمود
 زان جبهش گوشت کم بوده است
 پارگی و نینر نبودش سکاف
 که نه خمص بود کف هر دو پا
 نیک روایت دگر آمدستین
 بود طویل و بدراز سے گراکے
 گرد شکوک از دل مارفت است
 کا صبح سبابه دستش طویل
 نیست روایت نه قوی و نه دست
 گفت چنین است مواهبت بین
 فاخته ام من دل و جام خدا
 از همه بالا نبود سے چو شیخ
 سایه ندید است کس از روح جان
 تیز رو سے سنے که رساند بدو
 خود پس اصحاب به پیشش وان

گفتی که خالی بکنیدم نه پس
 عرق تنش طیب تر از مشک چین
 نهایت و خون بول نبی طاہر است
 در شب تاریک یک از او در
 شام دلش صبح شد و پاک شد
 آنکه چنین فضله او تا در است
 سن شریفش جو شده و سج تمام
 داعی حق بود سخن خواند رفت
 با پرو تا دم روز تمام
 صورت بشریش که شد خط ما
 دفع روایات صحیح ای حسنم
 در طلبش شام و حشر تا فتم
 جایی که این حلیه مبارک بود
 در همه جایی است موثر تمام

در پس من سبب ملک چندس
 فضله دیگر یا سبب مین حکم بین
 گفت چنین آنکه بدین ماہر است
 بول نبی ناسته استم کرد
 جمله تنش صافی عطر ناک شد
 ذات مبارک چه بود بر است
 یکبار صفت کرد بخت خرام
 از پس خود دین خدا اماند رفت
 از من و از جمله صلوات و سلام
 کرده اش نظم الفقا بیا
 در تسلیم آمد نه از ان پیش کم
 نعمت عظمی است که من یافته ام
 از همه آفات امانش شود
 حلیه شریفش که علیه السلام

سبب نظم حلیه شریف مع نام ناظم
 بار خدا یا بطفیل بتول
 ساز مشرف بحمال بتول

<p> معرفت خویش نصیبم بکن جان ز تنم بهره ایسان برآر از گرم خویش بسویش نگرد نام گرامیش بود مصطفی وه که باین حلیه محلی شد او زین تو مکرم کنش است ذوالکرم در سن الف و صد و بیست پنج هست غلام ملک محی دین عمده الهدای منفتح صوبه </p>	<p> دور بیند از تشریبم بکن کارکنان حسب شریعت مدار هر که بدین حلیه گمارد نظر خاصه که آن معدن علم و حیا باعث این نظم معلی شد او طالب علم است و عمل تیرم نظم شد است این گوهر نقل شوم ناظم این از سر صدق و یقین مولد او سکن او در قصور </p>
--	---

تذکره

حلیه مبارک از تصنیفات کلامی
 بسم الله الرحمن الرحیم

<p> که هست وه شنید شاه ملک بقا خداوند کرسی و عرش برین اوسی کو بقای هر هی خدا </p>	<p> لکده ای خامه حمد و ثنا خدا وه بتی خالق آسمان زمین وه هی مالک الملک هر دو سر </p>
---	--

جسی چاہی اک دم میں وہی سرور	کلاہ کیا فی وقت ششخصی
گدا کو جو چاہے کرے بادشاہ	کرے شاہ کو دم کی دم میں گدا



جناب محمد کو اوسنے کیا	رسولوں کا سر و پیر و بادشاہ
خدا کی طرف سے وہ مختار ہیں	وہی دین و دنیا کی سر و زمین
خدا اوکئی تعریف جب خود کرے	کلامی کی کیاتاب جو کر سکے
ہمارے لئے ہی یہ حکم خدا	پہو تم شب و روز صلے عطا
خدا کی ہو او پیر و رود و سلام	اور سب آل و اصحاب بھی مدام

مدح نواب مستطاب فلک جناب پیر الہ دلولہ وزیر الملک اب محمد علی صاحب صولت جنگ و اجمالہ

نکھون مدح نواب عالی جناب	جہان جو دے جسکے ہی کا سیاب
خدا کی بیخہ او سکو کیا ہی عین	گہ ہی دولت و حشمت او سکی کینز
فریدون دارا سی وہ کم نہیں	سلیمان نشان ہی بروتی زمین
یمین دول ہی وہ سلطان چشم	محمد علی شان مسترخ بشم
وزیر الملک وہ عالی جناب	گہ ہی صولت جنگ جسکا خطاب
عدالت پناہ اور عالم نواز	جہان میں سخاوت سی ہی سرفراز

وہ جدم کہ چاکر نوازی کرے
خدا اوسکو دائم سلامت رکھے
ہا ہی درویش سیرت وہ جم اقتدار
کہ محفل میں ہی ذکر اوسکی سدا
پیشے اوسکو بھی ذوق ہے
اور تصنیف کا بھی نہایت شوق
چنانچہ لکھی ایک ایسی کتاب
وہ ہی نور چشمان اہل یقین
سطور اوسکے ہن موج آبِ حیات
نقطہ پر یہ حسن خدا واد ہے

یہ بخشے کہ بس بسجوس کہ اٹھے
اور اوسکی مرادین بھی پوری کری
جیند زمان شبلیہ روزگار
بقول رسول اور قول خدا
حدیث اور تفسیر ہی شوق ہے
کہ ہی علم میں اک جہان سی و فحوق
جو علم سیر میں ہوتی لاجواب
سیر میں کتاب اور ویسی نہیں
اور ہر صفحہ کلشن ہی ای نیکذات
کہ ہر حال روئی پر زیاد ہے

باب بحث نظم ہذا کا

کھا مجھے سرکار نے ایک روز
کہ جو میں طلبیہ میجا مشال
اونہون نے شمال سی اب ہی لکھا
اصح الروایات میں جس قدر
اور اوسکی معانی ہی اور شرح بھی

کہ تھا روز وہ بکہ بخت فروز
وہ مشتاق احمد فرشتہ خصال
سر اپسے آن سید ووسرا
وہ سب ورنج میں اوس میں بس
بہت خوب عمدہ لکھی فارسی

کرو نظم اردو میں اب تم اوسی
مجال توقف نہ ہاتے رہا
شاخوان مداح سرکار یون
لکھی نظم پیچہ جس طرح ہو کر

غرض وہ نہایت ہی دلچسپ ہے
جو جھکو بیہ ارشاد عاے ہوا
کہ اس گھر کا میں اک نمکخوار یون
نہیں کر چہ پیشہ مرا شاعرے

بیان سر مبارک

سر اپاے پمپ سر باخبر
بڑا تھانہ ایسا کہ ہو بدشا
دلایل اور بر بان ہی بیہ سر سبر
اوسی درجہ ہوتی ہی اوس میں تمیز
خرد سی ہی افسان ہی فرخندہ پی

بیان کرے میں یون سب اہل سیر
سر حضرت سرور و وسرا
و فور حشر و جودت فن کر پز
قوی جس قدر ہو دماغ ای عزیز
کہ وہ جاہل جوہر عقل ہے

بیان موتی مبارک

پتہ چپیرہ تھی اور نہ سپید ہی راز
بیان اوسکو کروں میں اب صاف صاف
کٹائے جو بالون کو وہ با صفا
کبھی بھوتے بالے نر مہ پٹے
سر ووش تاک سکتے بالون کو سہتے

اور وہ موتی دلجوئی نیکو طراز
بیان ہی روایات کا اختلاف
بیہ احوال ہے مختلف وقت کا
کبھی نصف کا نون تک باں تھی
کبھی نصف گردن تک اور گے

اور ایسی بھی رکھتی تھی اپنے بال	کہ شانہ نکر تے تھے وہ شخص حال
سہراک پر مانگ تھی یون عیان	شب تارین جیسے ہو کمستان

بیان چہرہ مبارک

میں کیا عالم رومی انور لکھون	کہ تھا محرومہ سی ہی روشن نون
نتما وہ دراز اور کچھ گول تھا	نہ رخساری پھولی نہ بیٹھے ذرا
کہ تھی دو نون رخساری ہوا رصا	شہین اس وایت میں کچھ اختلاف
وہ سرخ و سفید آپکارنگ تھا	کہ نور تک جس سے بڑھتا سدا
چمک اور دکھ و سہین تھی یون عیان	کہ بیون آب زر کا ہو دریا روان
چمکنے میں نور سے دو بال اکھین	ملاحظت میں نہ سے وہ علی کہین
صباحت بھی اور گندمی پن بھی تھا	غرض سخت دلکش تھارنگ آپکا

بیان دہن مبارک

نہ تھا تک حضرت کا یون ہون	کہ راوی صادق کا ہی یہ سخن
پہلا او سکی تعریف میں کیا لکھون	اوی حسن میں کس سی تشبیہ یون
وہ بی مثل تشبیہ کیا دیکھے	کہ اوسکا مقابل کہاں پاسے
جو خاموش ہوتے وہ سرورین	دہن اونکا ہوتا لطیف و حسین
جو شہرے تھے خطبہ خیر الانام	و یا دوستوں سی وہ کرتے کلام

زراعی تھی یہ بات بھی اسی اخی

تو خشکی وہن میں نہ ہوتی کبھی

بیان دندان مبارک

کہ ہنستے جو وہ سرور باصفا
پہلے متقابل کے دیوار و در
بوقت مکلم تھے وہ نور نیز

اور دندان کی لمعان کا یہ حال تھا
تو از عکس دندان خیر البتہ
نہایت حسین اور براق و تیز

بیان لب مبارک

ہو شیرین وہن جو سنی اور ملی بات
جلالین وہ مرسوے اشارتین
تو جیون شعلہ نار گلشن بنے
بنین لال او پیرمون دل بہتہ
سیحاک کے ہمراہ ہو حاضر جوں

لب لعل شیرین ز قند و نبات
سیحائی اور ملی ہر اک باتین
چمن میں اگر او مکار تو پڑے
اور سب قمری و بلبل و فاختہ
لب لعل پر خط نمودار یوں

بیان بینی مبارک

ملاحت صباحت سی کیسر بھری
او پر او سکے تھا نور تابان بہت
نظر لہر و سکواقی وہ بینی لبند
اشم اسکو کہتے ہیں اسی از جہند

لبند اور ہوار ناک آپ کے
جڑاوسکی تھی باریک خشان بہت
مکرتا مائل جو اسے از جہند
نتھی وہ حقیقت میں اسی لبند

بیان ریش مبارک

درازی میں ایک مشت اسی دین چنا
تو کٹواتی تھی اوسکو وہ پاکباز
کٹاتی تھی لب اور ناخن ضرور

وہ ریش مبارک گنتی اور سیاہ
بوجھتی تھی ایک مشت سی ڈوہ از
وہ روز جمعہ سرور باظہور

بیان چشم مبارک

بڑی اور حیا سے سزا سر بھری
تھی آنکھوں میں خیر الورا کی نمود
بھری کحل مازانغ سے بس تمام
کہ اون سی بڑھا اور حسن و جمال
تھی اون میں سیاہی و سرخی بہم
جسے دیکھیں غصے سے ہو کر و برد
بوجھتی سیاہی میں سرخی ملی
کہ ہوں مست صحرا میں جس سے ہر

وہ تھیں سرمدین چشم بس اپنی
اور ایسی سیاہی سفیدی فرود
کہ اونکی شب و روز میں دو علام
سفیدی میں ڈور سے عیان لال
کی راوی نے یہ بھی روایت تم
کہ ہوسامری تھر بھی جن سی گرد
حقیقت میں ہی آنکھ شہلا وہ با
عجب ناز اون میں عجایب بہن

بیان مژگان مبارک

کہ بھالے تھے وہ دشمنوں کے لیے
کشیدہ و باریک مثل مہال

درازاپ کے ہوئی مژگان تھے
کمان ابرو نکایہ تھا اونکے حال

<p>جدا تھی وہ دونوں پہ دکتے بہم کہے تو کہ آنکھوں پہ دو صداوتے چمکتے دم غصہ ای مہربان تو پھر سین بسم اللہ اونکو کہوں</p>	<p>بہت بال اون میں نہ کچھ ایسی کم غرض دونوں ابرو تھیں اس حسن اور ایک گ تھی اون دونوں کی دیریاں الف اوسکو اللہ کا کر لکھوں</p>
---	---

بیان پیشانی مبارک

<p>درخشان رخشان تھی ای از بند چمکتا تھا چہرہ بماند ماہ چمکتی وہ وقت طرب بی سخن وہ جیبہ کہ حین موج آب جیسا</p>	<p>وہ جیبہ ہالیوں سرخ و بند جو ہوتی تھی خوش وہ رسول الہ اور اوسپر جو پرتی تھی چین شکن ہماری لپی ہی بس ای نیکدات</p>
---	---

بیان جبین مبارک

<p>تو شمعین نین گویا شب تارین</p>	<p>جبین یہ کہ اون پر جو آئی لبتین</p>
-----------------------------------	---------------------------------------

بیان گوش مبارک

<p>اگر پرک گل سی او نہیں ون مثال صفت اونکی جاست وہ خلاق رب</p>	<p>وہ کانوں میں ایسا بھرا تھا جمال جلے موندہ میں منطلق ہنوں بی ادب</p>
--	--

بیان خوبی چہرہ و چہک حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

<p>زبان قلم میں یہیہ طاقت کہان</p>	<p>سرخ پاک کی وصف ہوں سب بیان</p>
------------------------------------	-----------------------------------

وہ بین عشق حضرت کا پیدا ہوا
تو بس خان و دل سی سرا ہا سے
چمکتا تھا یوں چہرہ پر ضیا
و وہ عالم کو جسکے سدا چاہ ہے
مصفا وہ مانتا ایت سقا
نظر او سمین آتی تھی وہ سر
جناب شہنشاہ دینا و دین
کہ مہ پارہ گویا ہوا آشکار
منور تھا وہ بھی بنور وضیا
کہ سایہ نہ تھا آپ کی جسم کا

اور سی جسنی دیکھا وہ شیدا ہوا
جہان اک نظر جسے دیکھا اوسے
اور جب شاد ہوئے تھے حینہ لورا
وہ گویا کہ اک پارہ ماہ ہے
اور اس طرح بھی راویوں کو لکھا
مقابل کی ہوتی جو دیوار و در
اگر دیکھتے تھے یسا زمین
تو ہوتا یہ عالم میں و پید
بدن جو کہ کپڑے رخت کھلا
سدا پا بدن عالم نور تھا

بیان کردن مبارک

کہ گویا اک عالم تھا تصویر کا
صراحی نقتہ ہر خوشنڈہ ہون

وہ کردن کا یہ حسن و انداز تھا
بان اور در شمشدہ تھی لب و یون

بیان کتف مبارک

جوڑیکی وہ کتاب ہی تھی کتف
کہ متا فرق اول و دونو کی در بیان

بند و بزرگ استخوان تھی کتف
لکھا ہی یہ راوی فی ایسا بیان

بیان بخت مبارک

عجب اونکا عالم تہا ای نیک
احالی سینہ پہ ہی سب
نہایت حسین اور ازبس لطیف

وہ بعلین سفید اور تخی اونچین
تخی مونڈ ہونپہ اور ساعد پست
تخی حضرت کی موٹی شریف و لطیف

بیان ذرا عین مبارک

نہایت جمیل اور پر گوشت تھی
کہ قبضہ عین ہی تھی بہت بہت

وزا عین و بازوی صاف آپ
فراخ اور نرم آپ کی کف دست

در بیان اونگلی مبارک

کہ ہی سائل اطراف جنکا بیان

حسین و دراز آپ کی اونگیان

بیان سینہ و شکم و مسرتہ مبارک

کہ تھا گنج ستر خدای خزان
نہایت ہی نرم اور ہموار تھا
خط مونہایان تھی ہی ہیشہ شک
صرف تھی ایسی نہ اک بال تھا

کشادہ تہا یون سینہ پاک و صاف
شکم اور وہ سینہ صاف آپکا
اور اوس سینہ پاک سی ناوتک
شکم اور پستان حشر الورا

بیان پشت مبارک

صفائی میں نثرہ جوا و سکو لکھوت

میں کیا عالم پشت الوز لکھون

تو یہ خاک اور عالم نوزودہ جو اسکو یہ سچے نو ہو کورودہ

بیان محسب نبوت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

<p>بیان دونوں شانوں کی تھی یہاں بڑھاپت کا حسن اوس ہی حال اور بزرگ تھا آپ کی جسم کا گرہ گوشت کی تھی وہ ای باصفا کبوتر کے بیضے کے مانند تھے اور تھے تھے گلے وہ مانند غرض اس سے کہ ای پر سب جو ہوتی تھی کم وہ بس ای نیک فال وہ یا تھی وہ ہیت میں مٹی کی طور تھی گرد اوس کے یون ظاہر ای سیا ہوتی تھی ویا جمع اوس جا پہ بال نمودار تھی شانہ چپ کے پاس یہ تھا فایده امین سن ای سعید وہ خوشبو میں تھی مثل مشک خشن</p>	<p>وہ محسب نبوت بس ای مہربان وہ تھی محسب گنج جلال و جمال بعینہ وہ ہی محسب اقدس کا تھا ویا پارہ گوشت اب ٹھا ہوا ویا بیسے گھنڈی ہو خرگاہ کی کلان و بزرگ و نمایان پہ پشت وہ برہتی تو ہو جاتے تھے مشت ہر تو دیکھتے کبوتر کے اڑنے مثال یہ دو اسکی معنی ہیں کراہین نور کہ چون جمع مستی ہوں ای دین نادر کہ لکھتا ہی یہ راوی خوش خصال بہ نزدیک قلب حقیقت شناس رہی دور تا شہر دیو پلید جو آئی وہ بو ہو عطس رزم</p>
---	--

اور انکو قوی بھی محدث کہیں
 کہ تھی وہ منور بنور و ضیاء
 اور رنگت میں تھی مائل شہرگی
 کہ بیوں گردن اسپ پر ہو وین نو
 کہ بس تین ہی بال تھی وہ عیان
 بیچہ تھا اسکے بیچے کی جانب لکھا
 ہوا ہی نہ ہو کوئی او سکا شریک
 جد ہر مونہ کے سے تو تری فتح ہی
 جو ہرین غیب رائگی وہ ہین بی سند

یہ ساری روایات مختار ہین
 سوائے ہی اور یہ بھی لکھا
 اور صورت میں چون سب محسوس تھی
 تھی گرداوسکی یون بال ہی نیک
 اور اس طرح ہی بھی لکھا یہاں
 اور راوی فی اس طرح بھی ہی لکھا
 کہ اشد ہی و حدہ لاشریک
 لکھا اسکے اوپر کی جانب تھیابی
 یہ سارے روایات ہین مستند

بیان زبان مبارک

جو دیکھے تو او سکا بہل جا ہی دل

اور رائین تھی رگوش و معتدل

بیان پنڈلی مبارک

مصفا و نازک اوپر گوشت بھی
 تہین کسرخ و سفید اور روشن کمال

اور تہا ساق پاک بھی عالم سے
 اور اون میں بھرا تھا یہ صنم جمال

بیان قدم مبارک

بلخ و لطیف اور بس نازنین

قدم آپ کے تھے نہایت حسین

<p>خزمان جو ہوتے تھے وہ خوش خرم کہ اون میں تھا کچھ نشیب و فراز روایت چوہی دوسری بند کے قدم آپ کی نرم ہوا ز صاف جو پڑتا تھا پانی کبھی پیر پر</p>	<p>تو ملین زمین سے کف پامتاسم صحیح ہو یہ روایت ہی ای سفر از خلاف اسکے سو وہ ہین ہی قوی کف پامین اونکے تھا کچھ شگاف تو بہتا تھا وہ پیر سے جلد تر</p>
---	---

بیان سپاہ مبارک

<p>اور سپاہ پر کچھ تھین پڑے سیانہ قد پاک تھا آپ کا صحابہ جو چلتے تھے ساتھ آپ کی</p>	<p>شانگ و ایری بھی کم گوشت تھی درازی کی جانب وہ مائل ذرا بڑی سب سے دکھتی تھی وہ نیکیا</p>
---	---

بیان بلند ہی رسول مقبول مابین دو شخص

<p>اور جو نرم مین آپ کرتی نشست نظر آتی مجلس میں سب کے بلند مفاصل پر جو تھے سر استخوان</p>	<p>وہ گفت ہمایون لیز پرست کہ لگتا ہے یہ راوی از جند وہ موٹے نظر آتی ای مہربان</p>
---	---

بیان منہ و لاغری بدن رسول مقبول

<p>اور یہ معتدل تھا بدن آپ کا تھا ہر عضو میں اونکے حسن و جمال</p>	<p>کہ منہ پر ولاغری نہ دکت ذرا کہ پکڑے تھا ایک دوسرے کو کمال</p>
--	---

تھا اوس جسم پر گوشت ایسا بندھا
 سب سے جبکہ حضرت بنی
 چنانچہ یہ فرماتی ہیں عائشہ
 وہ ہیں زوجہ سرور و سرا
 وہ افضل ہیں کوئین سی اور برگ
 ہمیشہ ہی اوپر صغای خدا
 سچے تے جب نرسن سرور انبیا
 کہ اک روز میں اور حضرت بنی
 خدا کا ہوا اوپر درود و سلام

کہ تھوڑا تھک رہا تھا
 تو پھر اگنی جسم پر نہ رہی
 جو دنیا و عقبی کی ہیں سیدہ
 وہ ہیں مادر مومنان خدا
 صفت اونکی جانے جو ہو وی تنگ
 ہوا جو غلام اونکا بخشا گیا
 تو بھاری ہوا تھا بدن آپ کا
 جو دوڑے تو میں اونسے آگے بھی
 اور سب آل صحاب پر بھی سلام

مناجات

اللّٰهُمَّ اِنِّسْ اِلَيْكُمْ
 دعائی یہی ہے تو کر لے قبول
 بحق حسین و بحق حسن
 بحق ابو بکر عثمان عمر
 کہ مدوح کو میسر آباد رکھ
 سدا رحم کی مجھ پر رکھہ تو نگاہ

میں اک بندہ تیرا ہوں سید گاہ
 بحق رسول و بحق بہتول
 بحق علی جو یہ ہیں پنج تن
 خدا کتنی اہم سب تہ پر ای ذادگر
 جو وہ چاہے وہی اوسکو و نشاد
 سب بخشہ جس قدر ہوں گنا

اعتراف و اجاب کو بھی
 غور و دیکھ سے بھی آزاد
 تری ذات اقدس تو جو ادھی
 توب ہی مرا اور میں بندہ ترا

سدا تدرستی سی رکھ تو مجھے
 مجھے دین و دنیا میں دلشاد رکھ
 جو کچھ چاہتا ہوں عطا کر مجھے
 سچا ہوں جو تجھ سے تو کس سے بھلا



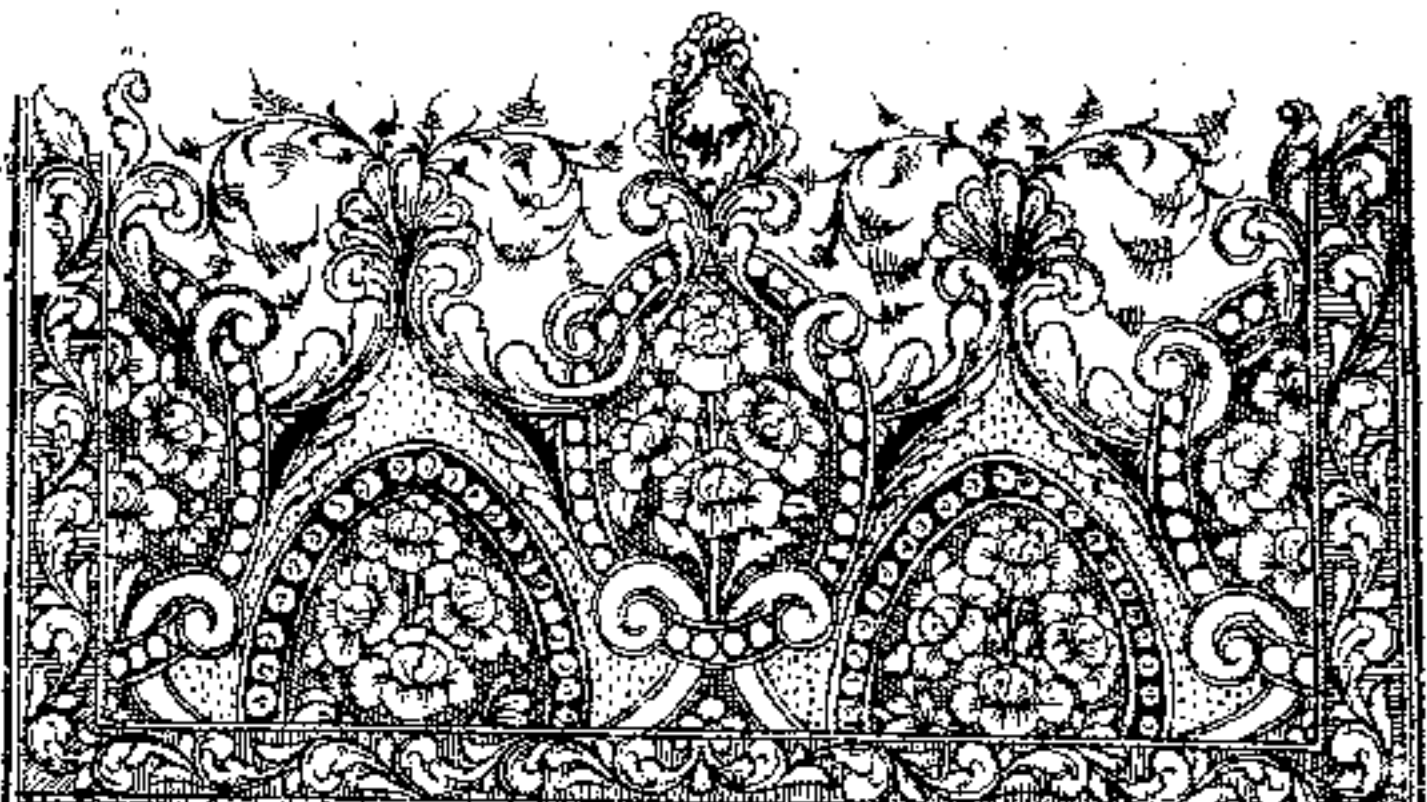
ن متعال وصال وصال وصال
بمعانی وین وین خلد وین

از استادان و نویسندگان مجربان

حلیه شریفه
مسئله
در المصیبه

از تصنیفات نیر

درین آرد که با هم چنانچه
درین آرد که با هم چنانچه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جو حمد و نعت لکھنی کو کسی کی دل میں آتا ہی
تو وہ فضل خدا سی و مہم ہر امداد پاتا ہی

ہننے جانا ہے بے نیل
و حکم احیٰ کہین سبے پروا
صانع نبی بدل غفور و رحیم
منعم و رازق و علیم و خبیر
و حسدہ لا الہ الا هو
احسن الخالقین ہی جسکا نام
سب سے بہر بات میں کیا اعلیٰ

لائی حمد سے وہ رب جلیل
و حق لا شریک و بی بہت
تیاور و لم یزل رتوف کریم
خالق و صانع و حکیم و قدیر
یا مالک الملک لا شریک کہ
کر سکون میں کہ پ حمد او سکی تمام
حسن کامل نبی کو اپنے دیا

جسکا مزاج آپ خالق ہو
 جیسے مشکل ہے حق کی حمد و ثنا
 ویسی ہی وصف تمام حسن بنی
 کیونکہ وہ اشرف المخلوق ہی
 پر میں حسن عقیدتی ہی اپنے
 حمد خالق میں لغت احمد میں
 پنی اثبات حب دل بہ نیاز
 اسی مضمون میں بدل کر بحر

کیا سراپے کوئی بشر اور سکو
 کہ نہیں ہوتا جسکا شہرہ ادا
 نہیں ممکن کہ کر سکے کوئی
 جملہ مخلوق پر وہ فائق ہی
 جس قدر یہ زبان پارسی سے
 کوشش ذکر خیر بے حد میں
 ہوں میں یا صد خلوص صف طراز
 غزل ایک لطف کی پڑھوں یا بحر

غزل

ند پڑھوں احمد مقبول کی کیونکر تیرا لطف
 ایسی ہی مثل کی لکھی کوئی کیونکر تیرا لطف
 حق تو تیر ہی کہ جو بہت سگری بہت تیرا لطف
 خالق ارض و سما آپ ہو جسکا مزاج
 کو کب بخت مزاج سعادت کا ہی تیرا لطف
 ایک جہان نام خدا پڑھتا ہی کھڑا تیرا لطف
 در فردوس عنوان ہیں جب کی گا تیرا لطف

شاہد نظم کی خاطر ہی یہ زیور تیرا لطف
 وہم اور اک سی بھی جسکی ہو باہر تیرا لطف
 سیری مولا کی و کتری ہی کتری تیرا لطف
 ایسی مدوح کی ہو عبادی کیونکر تیرا لطف
 تیری لکھتا ہوں جو ای محض منور تیرا لطف
 چشم بدو ورتی ہوتی ہی گھر تیرا لطف
 ہم چلے جائیں گے حضرت کی سنا کر تیرا لطف

احمد پاک کی موتی ہی جہان پر تعریف
 گزرتی ہیں حور و ملائکہ ہی فلکاتِ تعریف
 کیا لکھی گا کوئی ایک ہی بڑھ کر تعریف
 کیا لکھی ایسی کہ بندی فی لکھی کر تعریف
 حشر میں کو چہ پر روز کی پڑھ کر تعریف
 شکر روز محمد کی سنا کر تعریف

ہوتی ہیں وہاں بس و چشم ملائکہ حاضر
 جن انسان زمین تر فقط ہیں بلع
 ایک دن و سوسہ شیطان فی پانچ ہیکو
 دیکھی قرآن میں جب صاف کہات فی
 بلع فرودس ہی خالق سے صلہ میں
 دیکھتا رضی ہی کر لونگا خدا کو ای لطف

سبب نظم کتاب

کہ مکے حلیہ رسول کریم
 اور طبیعت نہ اوسکے لائق تھی
 کیا ہی توفیق جو ہی خیر منسوق
 وہی مامونی میرے کفر مایا
 نظم میں حلیہ رسول کریم
 اور سراپا وہ مغفرت پہنچے
 موجب خیر و باعث برکت
 قلب روشن ہو تازہ ہو ایمان
 جی کی ساری غبار و ہل جائین

ایک مدت سی تھا خیال شیم
 ایک خامی نظم عائق تھی
 کہ ہوئی راہ بر مری توفیق
 یعنی جو تھا خیال میں آیا
 یعنی مجھے کہا کہ کترتسیم
 تاکہ وہ نرا د آخت رہے
 اور ہو ایک آیت رحمت
 جو کری اوسکا اور و حرز جان
 اوسکے سننے سی کان کھل جائین

انکھ روشن ہو دیکھنے سے کمال
 اور ہی کس قدر نعمتِ خالق
 نظم لینے کیسے بہت درقوان
 ذکر علیہ میں ہے وہ پانچویں
 بین حدیث و سیر سے منتجات
 نقطہ عربی میں ہی بنا کے لکھا
 نثر اردو سیر میں ہے جو لکھی
 مع تاریخ جب ہوئی وہ تمام
 اور ذکر شمال نبوی
 مجھلا رنگ رخ کا بھی ہی لکھا
 چھوڑن ہے عندیہ زبان

نور بیان ہی اول ہونا مال
 اور ہوسلموم صنعتِ خالق
 حسب فرمان واجب الاذعان
 ہی لالی المصیہ سے تلخیص
 فارسی شعر جامع الکلمات
 اور کسی جا پہ حاصل المصیہ
 اور ہی قرۃ العیون سے بھی
 اسکا در المصیہ کہا نام
 ہی بوصف جمال مصطفوی
 پہلے ہی وصف قامت زیبا
 گلشن لغت احمدی میں بیان

کیون بالیدہ ہو میر انحال دعا میر
 کہ ذکر قامت زیبای حضرت مجاہد

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ وَلَا بِالْقَصِيرِ

رحمت حق ہو او سپہی عدو حد

تھے رسول خدا میا نہ مت

کہ نہ دکھاتا تھا اوس میں ظاہر طول
 بل تھی اقرب بطول وہ ذی جاہ
 اور نہایت ہی پس محسن جان
 اور نہ کہنا قصید میں ہی دلیل
 ساتھ خوبی کی تھی بطول تسرین
 وہی ہوتا ہی سن ای مشفق من
 رکھتے اس قدر کو ہن عرب محبوب
 ساتھ رعبت کی وصف حضرت کا
 حد نہ اسکی تہین نور کہتے یاد
 قصر جو اس حدیث میں سنسفی
 مترود کی قبت راو سہمن سے کہ
 سب موافق ہو میں برین تقدیر

یعنی ایسا تھا قد پاک رسول
 اور نہیں تھے قصید اور کوتاہ
 پر نہایت ہی تو مزین جان
 ساتھ بان کی کرنا پت بطول
 یعنی اس بات پر کہ سرور دین
 شک نہیں ہی کہ قامت حسن
 کہ ہو اقرب بطول خوش اسلوب
 نہیں اسکی منافی ہو وے گا
 کیونکہ رعبت قریب سی ہی مراد
 اور بعضوں نے ہی کہا یون ہی
 ہے نقد مطلب نبوس
 جس قدر میں روایتیں تحریر

بعضوں نے کہا کہ رعبت قریب سی ہی مراد ہے

كان يضرب الى الطول وكان اطول من المرفوع
 واقصر من المشذب ولم يكن بالطويل الممقطا

اب یہی لچمہ نہ حاجت تاویل ای براور سمجھ کے ہے تو عقیل

كان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم